

بررسی دیدگاههای فریقین درباره آیه تبلیغ

حجت‌الاسلام دکتر فتح‌الله نجارزادگان

چکیده

آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» شصت و هفتمین آیه از سوره مائده به آیه تبلیغ یا عصمت نامبردار است. نقطه اصلی بحث در بین فریقین درباره این آیه، در تعیین مصداق مأموریتی است که از ناحیه خداوند بر پیامبر اکرم (ص) نازل، و ابلاغ آن - همراه با لحنی تهدید گونه - درخواست شده است. شیعه به اتفاق می‌گوید: این مأموریت، ابلاغ رسمی ولایت و پیشوایی امام علی (ع) است و این آیه یکی از ادله نصب امامت به شمار می‌آید و قرینه قطعی بر تعیین معنای زعامت از واژه «مولى» در حدیث غدیر است. نصوص روایی شیعه بدون هیچ اختلافی در این باره همداستان اند. شیعه در این باره با استناد به آیات دیگر قرآن و با شواهدی متعدد، این قول را استوار ساخته است. اهل سنت درباره تفسیر آیه مذکور اختلاف نظر دارند. مشهور آنان؛ مورد نزول خاصی برای آیه قائل نیستند و از این روست که تفسیر آنان از این آیه با روایاتی که درباره مورد نزول آن نقل کرده‌اند، یکسان نیست. دیدگاههای تفسیری اهل سنت در این زمینه با مناقشه‌های جدی رو به رو است.

واژه‌های کلیدی: آیه تبلیغ، فریقین، مفسرین، تفسیر، روایات

* استاد مدرسه عالی امام خمینی (ره) و عضو هیأت علمی دانشگاه تهران.

مقدمه

فریقین درباره تفسیر آیه تبلیغ (یا عصمت) نقاط مشترک متعددی دارند که به عنوان مبنا در تفسیر درست این آیه مؤثرند. از جمله آنها می‌توان به این نقاط اشاره کرد:

الف. «سوره مائده از آخرین سوره‌های نازل شده و به اتفاق سوره مدنی است»^۱.

ب. «آیه مورد بحث از سوره‌های دیگر (از جمله سوره‌های مکی - پیش از هجرت) نیست» تا به حساب استثناها در این سوره قرار گرفته باشد، بلکه این آیه مدنی و جزو آخرین آیات نازل بر رسول خداست^۲ و بر این قول ادعای اجماع شده است.^۳

ج. «تحلیل یکسان از شرط و جزا». تمام مفسران فریقین می‌گویند باید شرط و جزا در این آیه را به گونه‌ای معنا کرد که لغو و بیهوده گویی در کلام خدا پدید نیاید؛ چون در بدو امر چنین به ذهن می‌رسد که آیه می‌گوید: «إِذَا لَمْ تَبْلُغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ لَمْ تَكُنْ بِلَغْتِ رِسَالَتِهِ»؛ اگر آن چه بر تو نازل شده را تبلیغ نکنی و نرسانی، آن را تبلیغ نکرده‌ای و نرسانده‌ای. و این گزاره بی‌معنا و لغو خواهد بود.

د. «اتفاق در تعیین مورد نزول آیه از ناحیه اهل بیت و صحابه». تعبیر «بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ»

آنچه را بر تو نازل شده برسان» مجمل است و فریقین در جست و جوی کشف معنای «مَا أَنْزَلَ»، مباحث متعددی مطرح کرده‌اند. روایات اهل بیت بدون استثنا بر این قول متفق‌اند که آنچه بر رسول خدا (ص) نازل شده و مأمور به ابلاغ آن بوده است، ولایت امام علی(ع) است. آن دسته از روایات اهل سنت نیز که در مقام بیان معنای این تعبیر و مورد نزول آیه است، بدون استثنا در همین مورد است. این احادیث از جمعی از صحابه همچون عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عباس، ابو سعید خدری و ... نقل شده که به زودی تفصیل آن را خواهید دید. تنها به ابن عباس قولی دیگر نسبت داده‌اند که گفته است: مراد از «مَا أَنْزَلَ» در این آیه، اظهار بت معبودهای مشرکان، عیب جویی بر آیین ایشان، قتال با آنان و دعوتشان به اسلام است. این قول که خبری واحد است در تفسیر تنویر المقباس آمده^۴ و به لحاظ سند دچار ضعف جدی است.

هـ «دل نگرانی و بیم رسول خدا از ابلاغ پیام مورد نظر آیه». سبک و سیاق آیه نشان می‌دهد که رسول خدا (ص) مأمور به ابلاغ پیامی شد که نوعی دل نگرانی و بیم در ایشان ایجاد می‌کرد. از این رو، خداوند وعده به حفظ داد و فرمود: «... وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ...»؛ خداوند تو را از گزند مردم حفظ می‌کند. از نظر شیعه این مأموریت، ابلاغ ولایت امام علی(ع) بود که امکان داشت با تردید و حتی انکار و تکذیب برخی رو به رو شود و بر اثر دسیسه‌های منافقان و تبلیغات آنان، این پیام

به حساب شخص رسول خدا (ص) و نه خداوند نهاده شود و از این رو، زنگ خطر اضمحلال دین به صدا در آید. کسانی از اهل سنت نیز که در پی شناسایی مورد نزول آیه اند. مواردی را نقل می‌کنند که جملگی از مواردی است که به نوعی دل‌نگرانی و ترس از تکذیب و... را به همراه خود دارد. فخر رازی و بدرالدین عینی که در این زمینه اقوال اهل سنت را تا حدودی استقصا کرده‌اند، ده وجه درباره سبب نزول این آیه نقل می‌کنند که تقریباً جملگی دارای این خصیصه اند.^۵

و. «عدم ارتباط آیه مذکور با آیات ماقبل و مابعد آن». اساساً شأن نزولهایی که فریقین برای این آیه ذکر کرده‌اند و دیدگاههای تفسیری فریقین و نیز روایات اهل سنت که از صحابه و تابعین نقل شده، جملگی نشان می‌دهد که این آیه با بحث درباره یهودیان که پیش از این آیه و پس از آن آمده، ارتباطی ندارد تنها مقاتل بن سلیمان (م ۱۵۰ ق) از تابعین، آیه مورد بحث را درباره یهودیان می‌داند.^۶ پس از وی برخی از مفسران اهل سنت این قول را پذیرفته‌اند.^۷ فخر رازی (م ۶۰۶ ق) نیز ضمن بیان اقوال دیگر در این زمینه، همین قول را پذیرفته و دلیل خود را سیاق یا تناسب آیات قبل و بعد با این آیه می‌داند.^۸ این قول استنباط تفسیری است بدون آنکه به روایتی از رسول خدا یا صحابه استناد شده باشد.

الف - بررسی دیدگاه شیعه در تفسیر آیه

مفسران و متکلمان شیعه، آیه عصمت را درباره ابلاغ ولایت امام علی (ع) می‌دانند و در این قول همداستانند. برای احراز صحت و سقم این دیدگاه، ابتدا باید بنیانهایی که این دیدگاه بر آن متکی است تحلیل و بررسی شوند. این بنیانه‌ها عبارت اند از:

یک: عدم ارتباط آیه مذکور با اهل کتاب

آیه مورد بحث با آیه قبل و آیه بعدی خود، هیچ ارتباطی ندارد. خطاب در آن دو آیه درباره اهل کتاب است. قرآن در آیه قبل از این آیه می‌فرماید: «و لو أنهم أقاموا التوراة و الانجیل و ما أنزل إليهم من ربهم لاكلوا من فوقهم و من تحت أرجلهم...» (مائده، ۶۶)؛ «بگو اگر آنان تورات و انجیل و هر آنچه را از ناحیه پروردگارشان بر ایشان نازل شده است، بر پا کنند، از بالای خود و زیر پاهایشان (نعمتها فراوان می‌شود و) می‌خورند.»

و در آیه بعد از آن می‌فرماید: «قل یا أهل الكتاب لستم علی شیء حتی تقيموا التوراة و الانجیل و ما أنزل إليکم...»؛ «بگو ای اهل کتاب، شما بر چیزی نیستید تا آنکه تورات و انجیل و آنچه را بر شما نازل شده بر پا دارید.» علت ناسازگاری این آیه، عبارت «... و الله يعصمك من الناس...» است که نشان می‌دهد حکمی که رسول خدا (ص) متصدی بیان آن است و مأموز به تبلیغ

طهر

۳
۴
۵
۶
۷

▽

۴

آن شده است، امری مهم است که بیم خطر بر جان ایشان یا بر پیشرفت دین می‌رود. ولی اوضاع و احوال اهل کتاب در آن روزی که پیامبر مأمور به ابلاغ این دستور بود، یعنی در حجة الوداع و آخرین روزهای عمر حضرت، چنان نبود که از ناحیه آنان خطری متوجه رسول خدا شود تا خداوند بر اساس آن حفظ و حراست پیامبر از خطر دشمن را تضمین کند چون مسئله یهود و نصارا در سال دهم هجرت حل شده بود و قبایل گوناگون یهودیان؛ مانند بنی قریظه، بنی نضیر، بنی قینقاع، یهودیان خیبر و سایرین، یا تسلیم مسلمانان شده بودند و جزیه می‌پرداختند و یا ترک وطن کردند. نزول سوره مائده هم در اواخر عمر شریف پیامبر و پس از سال دهم هجری بوده و در آن زمان همه اهل کتاب در گوشه‌ای غنوده بودند. افزون بر آن در این آیه و پس از آن تکلیفی طاقت فرسا برای اهل کتاب نبود تا در ابلاغ آن خطری متوجه رسول خدا شود. پس این آیه با آیات قبل و بعد خود در یک سیاق نیست و پیامی مستقل ارائه می‌کند.

دو: عدم تهدید از ناحیه کفار و مشرکان

این آیه از امر خطیری که به تمام دین وابسته است، سخن می‌گوید؛ آن هم به گونه‌ای که رسول خدا (ص) از تبلیغ آن نگران است و آن را به تأخیر می‌اندازد تا در شرایطی مناسب ابلاغ کند. چون اگر نگرانی آن حضرت و تأخیر او نبود، قرآن با تهدید نمی‌فرمود: «... و إن لم تفعل فما بلغت رسالته...»؛ «اگر انجام ندهی پیغام پروردگار را نرسانده‌ای.» از این تهدید استفاده می‌شود حکمی که در این آیه دستور به تبلیغ آن داده است، به گونه‌ای است که ممکن است برخی از مردم علیه آن شورش کنند و اصل دین را منکر شوند و این مربوط به مشرکان و سایر کفار نیست. قرآن انواع کار شکنجه، تبلیغات سوء و افتراهای دروغین کفار و مشرکان را نقل کرده است. گاهی به حضرت می‌گفتند: «... معلّم مجنون» (دخان / ۱۴)؛ «جن زده‌ای است که (از همان جن) تعلیم دیده است.» گاهی می‌گفتند: «... إنما یعلمه بشر...» (نحل / ۱۰۳)؛ «انسانی او را تعلیم می‌دهد.» گاه شاعرش می‌خواندند و چنین افترا می‌زدند: «شاعر تریص به ریب المتون» (طور / ۳۰)؛ «شاعری است که منتظریم (همانند سایر شاعران) دستخوش حوادث روزگار شود و خودش و نام و نشانش از میان برود.» این نوع برخوردها از کافران و مشرکان تازگی نداشت و باعث وهن و سستی در ارکان دین نشد و حضرت نیز از سخن آنان دلواپس نبود. نقشه قتل رسول خدا (ص) از ناحیه مشرکان نیز در همان اوایل بعثت و در لیلۃ المبیت سابقه داشته است. افزون بر آن، این افتراها و تهمت‌ها و توطئه‌ها برای قتل و غیر آن، مختص به اسلام و پیامبر بزرگوار آن نیست. سایر انبیا نیز همواره به همین گونه ابتلاها گرفتار بودند، بدون آنکه در ابلاغ پیام خدا کوچک‌ترین قصور یا

تقصیری کنند. بنابر این، خطر محتمل را نمی‌توان از ناحیه مشرکان و سایر کفار دانست و آن را از قبیل افتراها و توطئه‌های اوایل بعثت به حساب آورد. این خطر باید پس از هجرت و پس از پای گرفتن دین در جامعه اسلامی، احساس شود.

سه: تهدید و خطر از ناحیه منافقان

پس از آنکه روشن شد خطر از ناحیه اهل کتاب و مشرکان و کافران متوجه سازمان دین و جامعه اسلامی نیست، باید به خطر منافقان اندیشید. آن روزها افراد جامعه اسلامی تازه به اسلام گرویده بودند و هنوز تعالیم اسلام در بین آنان رسوخ نکرده بود. از این رو، احتمال آن می‌رفت منافقان که تعدادی قابل ملاحظه در صفوف مسلمین بودند، با انکار و تکذیب آنچه رسول خدا مأمور به ابلاغ آن شده بود، دسیسه نمایند و در اذهان چنین القا کنند که رسول خدا (ص) از پیش خود حکمی صادر می‌کند و آن را به اسم دین خدا منتشر می‌سازد. پیشینه توطئه گری منافقان و به پیروی از آنان افراد بیمار دل، در قضایایی مانند جریان «افک»^۹ در جامعه اسلام نشان می‌دهد که زمینه برای پذیرش فتنه‌گریهای منافقان وجود داشته است و عده‌ای ساده دل شایعه‌های دروغین آنان را درست می‌پنداشتند.

اعتراض گروهی از اصحاب به برخی از کارهای پیامبر خدا که پیش از این نیز سابقه داشت، به نوبه خود به این زمینه کمک می‌کرد. داستان «سد الابواب» و بستن درهای مسجد که با تردید و عکس‌العمل منفی برخی از صحابه رو به رو شد، از آن جمله است. احمد بن شعیب نسائی (م ۳۰۵ق) که از محدثان نامور اهل سنت است، با سند خود از زید بن ارقم (از اصحاب رسول خدا (ص)) چنین می‌آورد:

درهای خانه گروهی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله) و سلم به مسجد گشوده می‌شد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله) و سلم فرمود: «تمام این درها جز در (خانه) علی را ببندید.»

برخی از مردم در این باره به بگو مگو پرداختند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله) و سلم به پا خاست و حمد و ستایش خدا را به جای آورد و سپس فرمود: اما بعد، من دستور دارم تمام این درها جز در خانه علی را ببندم. برخی از شما زبان به اعتراض گشوده‌اید. به خدا سوگند، من از پیش خود، دری را نبستم و نگشودم، بلکه (از ناحیه خدا) دستور گرفتم و پیروی کردم.^{۱۰} همین اعتراض از عباس، عموی پیامبر، نیز نقل شده است. او به حضرت می‌گوید:

ای رسول خدا، یاران و عموهایت را بیرون می‌کنی و این جوان را جای می‌دهی؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله) و سلم فرمود: «من از ناحیه خود

به اخراج شما و جای دادن این جوان دستور ندادم. خداوند، خود، به این کار دستور داد.»^{۱۱}

نمونه‌های دیگر نیز در لا به لای مدارک تاریخی فراوان اند.^{۱۲} کافی است روحیات قریش^{۱۳}، توطئه‌های منافقان در قتل رسول خدا (ص)^{۱۴} و مخالفتی که برخی از صحابه با پیامبر خدا (ص) می‌کردند، مانند مخالفت با «نگاشتن وصیت نامه»^{۱۵}، «عدم همراهی با سپاه اسامه»^{۱۶} مطالعه شود، آنگاه درک فضای نزول آیه و دل‌نگرانی پیامبر خدا، آسان‌تر خواهد شد.

منافقان که از هر فرصتی برای ضربه زدن به اسلام کوتاهی نکرده بودند، ولی نقشه‌هایشان به ثمر نمی‌نشست، تنها امیدشان به وفات رسول خدا بود. آنان تصور می‌کردند پس از پیامبر خدا می‌توانند ضربه جدی بر پیکر اسلام وارد کنند. از این رو مسئله جانشینی حضرت رسول اکرم (ص) می‌توانست تمام نقشه‌های آنان را نقش بر آب کند. بنابر این طبیعی بود که آنان با مسئله جانشینی از ناحیه خدا مخالفت کنند و در میان مردم چنین شایع سازند که پیامبر از ناحیه خود به این کار، اقدام کرده و داماد و پسر عمومی خود را بر مسند خلافت پس از خویش نشانده است. هنگامی که پیامبر خدا (ص) امام علی(ع) را در مدینه، جانشین خود ساخت و به جنگ تبوک رفت نیز منافقان شایع کردند که پیامبر (ص) از علی(ع) به ستوه آمده، همراهی‌اش را نمی‌پسندد، و حال آنکه پیامبر (ص) به علی(ع) فرمود: تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی.^{۱۷} پس معلوم است اگر چنین توهم و شبهه‌ای در بین مردم پای گیرد و در دلها بنشیند، تا چه اندازه در از بین بردن دین و ناکام گذاشتن رسالت پیامبر تأثیر دارد. از جمله شواهدی که این مطلب را تأیید می‌کند، مطالعه در نصوصی است که جریان نزول آیه مورد بحث را تشریح می‌کند. در متن برخی از آنها که با سند صحیح از طریق شیعه از امام باقر (ع) نقل شده، چنین آمده است:

... فَأَمَرَ اللَّهُ مُحَمَّدًا (ص) أَنْ يَفْسِرَ لَهُمُ الْوَلَايَةَ كَمَا فَسَّرَ لَهُمُ الصَّلَاةَ وَالزَّكَاةَ وَالصُّومَ وَالْحَجَّ، فَلَمَّا أَتَاهُ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ ضَاقَ بِذَلِكَ صَدْرَ رَسُولِ اللَّهِ وَتَخَوَّفَ أَنْ يَرْتَدُّوا عَنِ دِينِهِمْ وَأَنْ يَكْذِبُوهُ فَضَاقَ صَدْرُهُ وَرَاجَعَ رِبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ...» فَصَدَعَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى ذَكَرَهُ؛ خَدَاوَنَدَ بِهٖ مُحَمَّدٌ (ص) فَرْمَانَ دَاةِ، وَوَلَايَتِ رَا بَرَايَ أَنَا ن تَفْسِيرِ كُنَد، هَهَا ن كُونه كِه اَحْكَامِ نَمَازِ وَ زَكَاتِ وَ رُوزِهٖ وَ حَجِّ رَا تَفْسِيرِ مِي كُنَد. چُون اَيْنِ فَرْمَانَ رَسِيد، حَضْرَتِ دَلْتَنَگِ شُد وَ نَگَرَانِ بُوَد نَكُنَد مَرْدَمِ اَز دِيْنَشَانِ بَر گَرْدَنَد وَ ايشان را تَكْذِيبِ كُنَنَد. حَضْرَتِ بَه پَرُور دِگَارَش رَجُوعِ كَرْد (وَ چَارِهٖ خَوَاسْت). پَس خَدَاوَنَد چُنِين وَحِي فَرَسْتَاَد: «اَي رَسُولِ اُنْجِه رَا بَر تُو نَازِلِ شُدِه اِبْلَاغِ كُن...» پَس حَضْرَتِ بَه فَرْمَانَ خَدَا، اَمْرِ وَوَلَايَتِ رَا اَشْكَارِ سَاخْت. ...^{۱۸}

همین مضمون نیز از قول ابن عباس در مصادر فریقین یافت می‌شود، وی می‌گوید:

چون این آیه درباره علی نازل شده و در آن خدای سبحان دستور داده بود پیامبر ولایت را به مردم اعلان کند، رسول خدا (ص) نگران بود که آنان (منافقان و بیمار دلان) بگویند وی این مقام را از ناحیه خود به پسر عمویش بخشید و در این باره طعنه زنند. پس خداوند این آیه را بر پیامبر وحی کرد. پس حضرت برای ابلاغ ولایت امام علی(ع) در روز غدیر خم برخاست و دست وی را گرفت و فرمود: «هر کس من مولای اویم، پس علی مولای اوست.»^{۱۹}

این حدیث از طریق ابن عباس اسانید گوناگونی دارد، ابن طاووس به برخی از آنها اشاره کرده است.^{۲۰}

حدیث دیگری نیز از قول امام علی(ع) آمده است:

... حیث نزلت «یا أيها الذین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولی الامر منکم» ... فأمر الله عزّ و جلّ نبیّه أن یعلمهم ولایة أمرهم و أن یفسّر لهم من الولاية ما فسر لهم من صلاتهم و زکاتهم و حجّهم فنصبنی الناس بغدیر خم، ثمّ خطب و قال: أيها الناس إن الله أرسلنی برسالة ضاق بها صدری، و ظننت أن الناس مکذبی فأوعدنی لابلغها أو لیعذبنی، ثمّ أمر فنودی بالصلاة جامعة ثمّ خطب فقال ...؛ چون آیه اطاعت از اولی الامر نازل شد، خداوند به پیامبرش دستور داد تا حاکمان و والیان آنان را به آنان بشناساند و برای آنان همان گونه که نماز و زکات و حجشان را تفسیر می کند، ولایت را نیز تفسیر کند. پس پیامبر خدا من را در غدیر خم جانشین خود کرد و خطبه ای خواند و فرمود: مردم خداوند من را مأموریت داده، رسالتی را برسانم. من به واسطه آن دلتنگ شده، گمان بردم مردم مرا تکذیب کنند. پس خداوند مرا تهدید کرد که یا آن را برسانم و یا مرا عذاب می کند. پس فرمان داد تا مردم گرد آیند و سپس خطبه ای خواند و فرمود...^{۲۱}

ابوالعباس بن عقده^{۲۲} شبیه همین حدیث را از امام علی در احتجاج با معاویه آورده که خطاب به دو پیک معاویه، یعنی ابا الدرداء و اباهریره، می فرماید:

چون آیه «ولیّ شما خدا و رسول او و مؤمنانی هستند که نماز به پا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند» بر رسول خدا (ص) نازل شد، خداوند به پیامبرش دستور داد ولایت کسی را که خداوند (در این آیه) به مردم دستور داده ولایتش را گردن نهند، بشناساند و برای آنان معنای ولایت (در این آیه) را تفسیر کند، همان گونه که نماز و زکات و... آنان را تفسیر می کند. پس علی(ع) فرمود: رسول خدا (ص) بر اساس این دستور مرا در غدیر خم به ولایت نصب کرد و فرمود: خداوند برای ابلاغ پیامی به من مأموریت داد که از آن دلتنگ شدم و گمان بردم مردم مرا تکذیب کنند. پس خداوند تهدیدم کرد که یا آن پیام را برسانم و یا مرا عذاب خواهد کرد. از این

طهر

شماره ۸ و ۹

▽

۸

در این آیه) را تفسیر کند، همان گونه که نماز و زکات و... آنان را تفسیر می‌کند. پس علی(ع) فرمود: رسول خدا (ص) بر اساس این دستور مرا در غدیر خم به ولایت نصب کرد و فرمود: خداوند برای ابلاغ پیامی به من مأموریت داد که از آن دلتنگ شدم و گمان بردم مردم مرا تکذیب کنند. پس خداوند تهدیدم کرد که یا آن پیام را برسانم و یا مرا عذاب خواهد کرد. از این رو، رسول خدا (ص) به من فرمود: برخیز یا علی، و ولایت مرا در غدیر خم اعلان کرد...^{۳۳}

ابن طاووس نیز به نقل از کتاب تفسیر ابو العباس بن عقده (که هم اکنون مفقود است) مضمون همین حدیث را آورده و گفته است: «وی با سندهای متعدد آن را نقل کرده است.»^{۳۴} نصوص و اخبار متعدد دیگر در تأیید این مطلب در بحث «استناد به روایت فریقین» خواهد آمد. خداوند در چنین فضایی که بیم و نگرانی رسول خدا (ص) کاملاً قابل درک است، به پیامبرش به طور اکید امر می‌کند که بدون هیچ ترسی آن مأموریت را به انجام رساند و ولایت امام علی(ع) را ابلاغ کند و به ایشان می‌فرماید: «... ان الله لا يهدي القوم الكافرين»؛ «خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند.» خداوند مخالفانی را که در صدد کفر ورزیدن به این دستور برآیند و به کار شکنی و مخالفت و شایعه سازی برای تکذیب این پیام همت گمارند، هدایت نمی‌کند، یعنی توطئه آنان را به ثمر نمی‌رساند.

چهار: تحلیل خوف رسول خدا درباره ابلاغ مأموریت

رسول خدا (ص) از ابلاغ این مأموریت خوف داشت و نگران بود، لیکن این خوف هرگز به خاطر جان خود او نبود. تضمین الهی در این آیه که می‌فرماید: «و الله يعصمك من الناس»؛ «خداوند تو را از گزند مردم حفظ می‌کند.»، ضمانت برای حفظ جان حضرت نیست، بلکه این تضمینی برای برداشتن خوف پیامبر از تکذیب مردم و دسیسه‌های فتنه گران است که ممکن بود اثر کند و به انکار اصل رسالت بینجامد و دین خدا به نتیجه مطلوب خود نرسد. این مطلب با سه دلیل قابل اثبات است:

الف: بررسی فضای نزول سوره مائده و آیه مورد بحث که در بررسی نقاط مشترک دیدگاه شیعه و اهل سنت گذشت.

ب: بررسی نصوصی که در منابع فریقین درباره آیه مورد نظر به چشم می‌خورد. در آن نصوص علت نگرانی پیامبر خدا از تبلیغ این پیام، اساساً تکذیب رسالت شمرده شده است، بدون آنکه در آنها سخنی از خوف از قتل به میان آمده باشد. پیش از این تعدادی از این نصوص را ملاحظه کردید و پس از این نیز تعدادی دیگر بیان خواهد شد.

ج: بررسی سیره پیامبر خدا در امر تبلیغ دین، با بررسی اجمالی در آیات قرآن خواهیم دید که رسول خدا میثاق بر نبوت داشته^{۲۵} و از ناحیه خدا مأمور به استقامت و صبر شده است.^{۲۶} از این رو، او در تبلیغ دین خدا و رساندن پیامها هیچ کوتاهی نکرده و در برابر درخواستهای غیر معقول و بهانه جوییها هرگز سر تسلیم فرود نیاورده است.^{۲۷} پیامبر خدا در ابلاغ پیامها، حتی در مواردی که به نوعی تحمل آن برای دیگران سنگین بود؛ مانند داستان زینب - همسر زید -^{۲۸} استیحا از مؤمنان،^{۲۹} ابلاغ همین آیه مورد بحث و... چیزی را به دلیل ترس و یا امر دیگر فروگذار نکرده است. برای نمونه، در آیه ۵۳ سوره احزاب می‌فرماید: «...پیامبر از شما حیا می‌کند، ولی خداوند از حق حیا ندارد...» اعلان این پیام و نظایر آن، بدون هیچ مجامله‌ای صورت گرفته است.^{۳۰} قرآن در برخی از آیات اشاره می‌کند که اگر پیامبر (بر فرض محال) گذاشتن برخی از آیات را فرو گذارد و احساس دلتنگی کند، نه به دلیل آن است که از قتل خود می‌ترسد، بلکه برای جهالت و حماقت عده‌ای است که نمی‌توانند مقام نبوت را درک کنند و آن را با معیارها و ارزشهای مادی دنیوی، می‌سنجند.^{۳۱}

از نظر قرآن، پیامبر مأمور به قتال در راه خداست و تنها او مکلف به این امر است. قرآن می‌فرماید: «فقاتل فی سبیل الله لا تکلف إلا نفسك و حررض المؤمنین علی القتال...» (نساء / ۸۴)؛ «در راه خدا پیکار کن. جز خود تو بر این کار مکلف نیستی و مؤمنان را برای قتال تشویق کن...»^{۳۲} بنابر این، حضرت از اینکه جان خود را در راه خدا قربانی کند، دریغ نداشت. پیش از ماجرای مأموریت در آیه مورد بحث نیز نقشه قتل رسول خدا در بازگشت از جنگ تبوک توسط منافقان طراحی شد، ولی به نتیجه نرسید. رسول خدا نیز هرگز از این توطئه ترسی به خود راه نداد تا خداوند تضمین به حفظ جان او دهد و ترس از قتل را از وی بزداید.

قرآن کریم نیز بر طهارت دامن انبیا از این گونه ترسها شهادت می‌دهد و می‌فرماید: «لذین یبلغون رسالات الله و یخشونه و لا یخشون أحدا إلا الله و کفی بالله حسیبا» (احزاب / ۳۹)؛ «آنان (انبیای الهی) که پیامهای خدا را ابلاغ می‌کنند و از او می‌ترسند و از هیچ کس جز خدا هراسی ندارند خداوند برای (حفظ و پاداش) آنان بس است.» و نیز عده‌ای از بندگان را در شرایطی که دشمن آنان را تهدید می‌کند، با این ویژگی می‌ستاید و می‌فرماید: «لذین قال لهم الناس إن الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم إیماناً و قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل» (آل عمران / ۱۷۳)؛ «کسانی که مردم به آنان گفتند زنه‌ار که دشمن افرادی زیاد علیه شما جمع آوری کرد، پس از آنان بترسید (لیکن این تهدید به جای آنکه در اراده آنان خللی ایجاد کند، ایمانشان را محکم‌تر کرد و) گفتند: ما را بس است و او نیکو و کیلی است.»

امیر مؤمنان نیز درباره ویژگیهای رسول خدا در امر تبلیغ دین می‌فرماید:

طهری

کتاب
تفسیر
احزاب
ص ۹

▽

۱۰

پس پیامهای پروردگارش را بدون هیچ سستی و کوتاهی تبلیغ کرد و در راه خدا با دشمن او جهاد کرد، بدون آنکه ضعف و ناتوانی بر او راه یابد و یا آنکه عذر و بهانه آورد.^{۳۳}

حضرت درباره شجاعت رسول خدا و عدم ترس او از مرگ نیز می‌فرماید:

چون (در معرکه جنگ) کار دشوار می‌شد، ما خود را به رسول خدا (ص)

نگاه می‌داشتیم، چنان که هیچ یک از ما از وی به دشمن نزدیک‌تر نبود.^{۳۴}

بنابر این، دلیل نگرانی پیامبر خدا (ص) را باید در جای دیگر (نه از ترس قتل) جست و جو کرد و آن پیامدهای وخیم تکذیب منافقان و عکس‌العمل منفی برخی از یاران حضرت در برابر این پیام بود که منجر به حبط عمل آنان و شدت نفاق و کفر منافقان می‌شد. قرآن این نکته را با صراحت چنین بیان کرده است: «هَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَكْمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيَسْأَلُوكَ تَسْلِيمًا» (نساء / ۶۵)؛ «پس چنین نیست، به پروردگار تو سوگند، آنان ایمان ندارند جز آنکه تو را در اختلافشان داور قرار دهند و سپس از حکمی که تو کرده‌ای در خود هیچ احساس دل‌تنگی نکنند و تسلیم محض تو شوند.» قرآن در این آیه تسلیم قلبی محض به پیامبر را ایمان می‌شناسد. این تسلیم اختصاصی به داوری حضرت ندارد و در همه موارد این حکم جاری است. قرآن در آیه ۳۶ سوره احزاب نیز می‌فرماید: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ...»؛ «برای هیچ مرد و زن مؤمن در برابر امری که خدا و رسولش حکم کرده، انتخابی نیست تا از ناحیه خود آن را برگزینند.» با این حال، بر فرض که هراس رسول خدا (ص) از کشته شدن می‌بود، هرگز این هراس به خاطر شخص خود او نبود، بلکه به دلیل پیامدهای بسیار وخیم این قتل بود که از یک سو دام‌نگیر امت در قتل پیامبر خود می‌شد، همان گونه که درباره امتهای پیشین رخ داد،^{۳۵} و از سوی دیگر با تکذیب و قتل، ادامه رسالت و حتی اصل رسالت ناکام می‌ماند و موجب هدم دین می‌شد. نمونه این مطلب در ماجرای جنگ احد اتفاق افتاد که عده‌ای پس از آنکه گمان کردند پیامبر خدا در جنگ کشته شده، دست از نبرد کشیدند و همه چیز را پایان یافته تلقی کردند. قرآن در برابر این تلقی خطرناک، عکس‌العمل نشان می‌دهد و می‌فرماید: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا...» (آل عمران / ۱۴۴)؛ «محمد جز رسول خدا نیست که پیش از وی نیز انبیاایی بوده‌اند. پس آیا اگر از دنیا رود یا کشته شود، بر آیین قبلی خود بر می‌گردید و هر کس برگردد، هرگز به خدا زیانی نمی‌رساند...»

استناد به روایات فریقین

گفتیم که دیدگاه شیعه در تفسیر این آیه بر چه بنیانهایی متکی است. اکنون باید دید چه مقدار از روایات فریقین این دیدگاه را تایید می‌کند. این روایات را به دو دسته کلی می‌توان تقسیم کرد:

الف - روایات در مصادر شیعی: روایاتی که در مصادر شیعه درباره مورد نزول آیه تبلیغ وارد شده، جملگی پیرامون اعلان ولایت امام علی(ع) است و آن را مربوط به روز غدیر خم می‌داند. این روایات و آیه مذکور از یک سو با آیات، ولایت (آیه ۵۵ سوره مائده)، اولی الامر (آیه ۵۹ سوره نساء) و اکمال (آیه ۳ سوره مائده) و از سوی دیگر با حدیث ثقلین پیوند خورده است. ابوجعفر کلینی (م ۳۲۸ ق) با سند صحیح از زراره، فضیل بن یسار، بکیر بن اعین، محمد بن مسلم، برید بن معاویه و ابی الجارود جملگی از امام باقر (ع) چنین نقل می‌کند:

امر الله عز و جل رسوله بولاية علي (ع) و أنزل عليه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ و قرض ولاية اولی الامر فلم یدروا ماسهی، فأمر الله محمدا صلی الله علیه و سلم أن یفسر لهم الولاية كما فسر لهم الصلاة و الزكاة و الصوم و الحج فلما أتاه ذلك ضاق بذلك صدر رسول الله (ص) و تخوف أن یرتدوا عن دینهم و أن یکذبوه فضاقت صدره و راجع ربه عز و جل فأوحى الله عز و جل إليه «یا ایها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك فإن لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس...» فصدع بأمر الله تعالى ذکره، فقام بولاية علي (ع) یوم غدیر خم... و أمر الناس أن یبلغ الشاهد الغائب...؛ خداوند پیامبرش را به ولایت علی (ع) فرمان داد و بر او چنین نازل کرد: «تنها ولی شما خدا و رسول و مؤمنانی هستند که نماز به پا می‌دارند و در رکوع زکات می‌دهند.» و (نیز) خداوند ولایت اولی الامر را واجب کرد. آنان نمی‌دانستند که این ولایت چیست. پس خداوند به محمد (ص) فرمان داد ولایت را برای آنان تفسیر کند، همان گونه که احکام نماز و زکات و روزه و حج را تفسیر می‌کند. چون این فرمان رسید، حضرت دلتسنگ شد و نگران بود که نکند مردم از دینشان برگردند و ایشان را تکذیب کنند. حضرت به پروردگار خود رجوع کرد (و چاره خواست) پس خداوند چنین وحی فرستاد: «ای رسول، آنچه را بر تو نازل شد ابلاغ کن، اگر نکنی رسالت خدا را به انجام نرسانده‌ای و خدا تو را از مردم نگه می‌دارد...» پس حضرت به فرمان خدا امر ولایت را آشکار ساخت و به معرفی ولایت علی (ع) در روز

طهر

شماره ۸ و ۹

▽

۱۲

غدیر خم پرداخت... و به مردم فرمان داد تا حاضران به غایبان اطلاع دهند...»^{۳۶}

این حدیث مأموریتی را که خداوند در آیه تبلیغ به عهده پیامبر نهاده، به خوبی تبیین می‌کند و آن را با آیه ولایت و اولی الامر و اکمال پیوند می‌دهد. ابوجعفر کلینی مضمون این حدیث را از طرق دیگر نیز نقل کرده است.^{۳۷} ابن طاووس نیز آن را از «الرسالة الواضحة» با سند مؤلف آن - مظهر بن جعفر بن حسن - از امام رضا (ع) از جدشان امام صادق (ع) نقل کرده است.^{۳۸} محمد بن مسعود عیاشی نیز از ابن عباس، جابر بن عبدالله،^{۳۹} امام صادق (ع)^{۴۰} و امام باقر (ع)^{۴۱} (با چند طریق)، از مورد نزول آیه مذکور در حجة الوداع درباره ولایت امام علی، احادیثی متعدد نقل کرده است.

در تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم نیز همین مضمون با طرق گوناگون آمده و در برخی از آنها به پیوند آیه مذکور با حدیث ثقلین اشاره شده است.^{۴۲} شیخ صدوق (م ۳۸۶ ق) نیز در ذیل روایتی دراز دامن از پیامبر خدا (ص) و عبدالله بن عباس^{۴۳} به مورد نزول این آیه درباره ولایت امام علی تصریح می‌کند.^{۴۴} شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق) نیز از امام صادق (ع) دعای پس از نماز غدیر را ذکر می‌کند که در آن به تفسیر آیه اشاره شده است.^{۴۵} طبرسی، صاحب کتاب الاحتجاج، هم در ضمن گزارش واقعه غدیر و خطبه آن، مورد نزول این آیه را یادآوری می‌کند.^{۴۶}

ب - روایات در مصادر اهل سنت: روایات اهل سنت در این باره دو گروه اند: برخی در بیان مورد نزول آیه درباره امام علی و روز غدیر صریح اند و برخی نیز غیر صریح اند، با قرائن و شواهد می‌توان آنها را با گروه اول یکسان دانست. در برخی از این روایات، آیه تبلیغ با آیه اکمال پیوند خورده است.

دانشمندان اهل سنت به نقل از صحابه و تابعین، روایاتی متعدد را از گروه اول ذکر کرده‌اند. در این میان، تعداد قابل ملاحظه‌ای روایت از صحابه به چشم می‌خورد که از جمله آنها می‌توان به این افراد اشاره کرد:

۱. زید بن ارقم

ابن جریر طبری (م ۳۱۰ ق) به نقل از زید بن ارقم می‌نویسد:

لما نزل النبي بغدير خم في رجوعه من حجة الوداع... خطب خطبة بالغة ثم قال: إن الله تعالى أنزل إلي: «بلغ ما أنزل إليك من ربك...»؛ پیامبر پس از آنکه در بازگشت از حجة الوداع، در غدیر خم فرود آمد... خطبه‌ای غرا خواند و سپس فرمود: خداوند بلند مرتبه بر من چنین نازل کرد: «آنچه را بر تو از جانب پروردگارت نازل شده، برسان.»^{۴۷}

۲. ابوسعید خدری

ابن ابی حاتم رازی (م ۳۲۷ ق) از ابوسعید خدری چنین می‌آورد:
نزلت هذه الآية «يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك...» في

على بن أبي طالب.^{۴۸}

ابن مردويه^{۴۹} (م ۴۱۰ ق)، واحدی نیشابوری^{۵۰} (م ۴۶۸ ق)، ابونعیم اصفهانی^{۵۱} (م ۴۳۰ ق)،
حاکم حسکانی^{۵۲} (از دانشمندان قرن پنجم)، ابن عساکر^{۵۳} (م ۵۷۱ ق)، نظام الدین قمی نیشابوری^{۵۴}،
هر کدام با سند خود از ابوسعید خدری این حدیث را نقل کرده‌اند.

۳. عبدالله بن عباس

ابو عبدالله محاملی (م ۳۲۰ ق) در کتاب امالی خود به نقل از ابن عباس می‌نویسد:

...حتى إذا كان رسول الله يغدير خم أنزل الله: «يا أيها الرسول بلغ

ما أنزل إليك...» فقام مناد فتأدى الصلاة جامعة.^{۵۵}

تا آنکه رسول خدا در غدیر خم آمد، خداوند چنین نازل کرد: «ای
رسول، آنچه را بر تو نازل شده برسان...» پس منادی صدا زد: مردم گرد هم
آیید....

ابوبکر فارسی شیرازی^{۵۶} (م ۴۰۷ یا ۴۱۱ ق)، ابن مردویه^{۵۷} (م ۴۱۰ ق)، ابو اسحاق ثعلبی^{۵۸}
(م ۴۲۷ ق)، ابو سعید سجستانی^{۵۹} (م ۴۷۷ ق)، حاکم حسکانی^{۶۰} (از دانشمندان قرن پنجم) با چند سند
و عزالدین الرسعنی^{۶۱} (م ۴۴۱ ق) نیز از ابن عباس این حدیث را نقل کرده‌اند.

۴. عبدالله بن مسعود

ابن مردویه (م ۴۱۰ ق) به نقل از عبدالله بن مسعود چنین می‌آورد:

كنا نقرأ على عهد رسول الله: «يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك

من ربك - أن عليا مولى المؤمنين - وإن لم تفعل فما بلغت رسالته...»^{۶۲}

ما در عهد رسول خدا این آیه را چنین قرائت می‌کردیم: «ای رسول،
آنچه را بر تو از پروردگارت نازل شده برسان - به اینکه علی مولای مؤمنان
است - و اگر چنین نکنی، رسالت پروردگارت را نرسانده‌ای...»

۵. جابر بن عبدالله انصاری

حاکم حسکانی (از دانشمندان قرن پنجم) به نقل از ابن عباس و جابر بن عبدالله می‌گوید:

أمر الله محمدا أن ينصب عليا للناس ليخبرهم بولايته فتخوف رسول

الله (ص) أن يقولوا حابي ابن عمه و إن يطعنوا في ذلك عليه، فأوحى الله

طهر

شماره ۸ و ۹

▽

۱۴

إليه: «يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك...» فقام رسول الله بولایتسه یوم غدیر خم؛^{۶۳}

خداوند به پیامبرش محمد (ص) دستور داد علی را برای مردم منصوب کند و آنان را از ولایتش آگاه سازد. پس رسول خدا نگران بود که مردم بگویند وی این مقام را از ناحیه خود به پسر عمویش بخشید و در این باره طعنه زنتند. پس خداوند به ایشان وحی کرد: «ای رسول، آنچه را بر تو نازل شده برسان...» پس رسول خدا به اعلان ولایت علی (ع) در روز غدیر پرداخت.

۶. ابو هریره

حاکم حسکانی مذکور به نقل از ابو هریره نیز روایت را بدین گونه آورده است:
فأنزل الله عز و جل «يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك - في
علی بن أبي طالب - و إن لم تفعل فما بلغت رسالته...»؛^{۶۴}

خداوند عز و جل چنین نازل کرد: «ای رسول، آنچه را بر تو از پروردگارت نازل شده - درباره علی بن ابی طالب - برسان و اگر چنین نکنی، رسالت پروردگارت را نرسانده‌ای.»

ابواسحاق حموی (م ۷۲۲ ق) نیز از سه استاد خود، به نقل از ابو هریره، این حدیث را نقل کرده است.^{۶۵}

۷. عبدالله بن ابی اوفی اُسلمی

باز همان حاکم حسکانی با سندی دیگر از عبدالله بن ابی اوفی می‌نویسد:
سمعت رسول الله (ص) يقول يوم غدیر خم و تلا هذه الاية «يا أيها
الرسول بلغ ما أنزل إليك...»... ثم قال: ألا من كنت مولاه فعلي
مولاه...؛^{۶۶}

از رسول خدا (ص) در روز غدیر خم شنیدم که این آیه را تلاوت کرد:
«ای رسول، آنچه را از پروردگارت بر تو نازل شده برسان...» سپس پیامبر فرمود: آگاه باشید هر کس من مولای اویم، پس علی مولای اوست.

۸. براء بن عازب انصاری

فخر رازی (م ۶۰۶ ق) پس از آنکه اقوال گوناگون را در تفسیر آیه مذکور ذکر می‌کند، در همین وجه می‌نویسد:

نزلت الایة فی فضل علی و لما نزلت هذه الایة أخذ بیده و قال: «من كنت مولاه فعلی مولاه... اللهم وال من والاه...» و هو قول ابن عباس و البراء بن عازب و محمد بن علی؛^{۶۷}

این آیه در فضل علی نازل شده و چون این آیه نازل شد، (پیامبر خدا) دست علی را گرفت و فرمود: «هر کس من مولای اویم، پس علی مولای اوست... خدایا، هر کس را که دوستدار اوست دوست بدار...»، و این قول ابن عباس، براء بن عازب و محمد بن علی (امام باقر (ع)) است.

سید علی همدانی^{۶۸} (م ۷۸۶ ق) و سید عبدالوهاب بخاری (م ۹۲۲ ق) نیز از براء بن عازب همین مضمون را آورده‌اند.^{۶۹}

تابعینی که نزول آیه را درباره امام علی(ع) و روز غدیر می‌دانند عبارت اند از:

۱. ابو جعفر امام باقر (ع)

ابو اسحاق ثعلبی (م ۴۲۷ ق) از امام باقر (ع) درباره معنای آیه چنین نقل می‌کند:
 «إن معناها: بلغ ما أنزل إليك من ربك في فضل علي فلما نزلت أخذ

رسول الله (ص) بيد علي فقال: من كنت مولاه فعلي مولاه؛^{۷۰}

معنای آیه این است: آنچه را از پروردگارت درباره فضل علی بر تو نازل شده برسان. پس رسول خدا (ص) دست علی (ع) را گرفت و فرمود: هر کس من مولای اویم، پس علی مولای اوست.

حاکم حسکانی نیز به نقل از امام باقر (ع) چنین می‌آورد:

... جبرئیل به پیامبر خدا گفت: خداوند به تو دستور می‌دهد امت خود را در مورد پیشوایشان (پس از خود) راهنمایی کنی، همان گونه که آنان را به نماز و زکات و روزه و حجشان راهنمایی کرده‌ای، تا حجت بر آنان در تمام این امور، تمام شود. پس رسول خدا فرمود: پروردگارا! قوم من به عصر جاهلیت نزدیک اند (هنوز در آنان اندیشه‌های جاهلی زنده است)، برای رسیدن به ریاست تلاش می‌کنند و فخر می‌فروشند. هیچ کدام از آنان نیست جز آنکه ولی آنان (امام علی) دوست و یار او را کشته است و من نگرانم؛ پس خداوند چنین نازل کرد: «ای رسول، آنچه را بر تو نازل شده برسان. اگر نرسانی رسالت پروردگارت را انجام نداده‌ای.» یعنی رسالت پروردگارت را به طور کامل و تمام به انجام نرسانده‌ای... پس چون خداوند، حفظ پیامبرش را تضمین کرد...، پیامبر (ص) دست علی بن ابی طالب را گرفت و فرمود: ای مردم! هر کس من مولای اویم، پس علی مولای اوست.^{۷۱}

طهری

شماره ۸ و ۹



۱۶

فخر رازی نیز چنان که پیش از این ملاحظه کردید، همین مضمون را از امام باقر نقل کرده است.^{۷۳} بدر الدین عینی (م ۸۵۵ ق) نیز همان معنایی را که ثعلبی نقل کرده، آورده است.^{۷۴} احمد بن محمد الطبری معروف به خلیلی نیز از امام باقر(ع) این مضمون را نقل کرده است.^{۷۴} ابوالفتح نطنزی (م حدود ۵۵۰ ق) نیز با سند خود به نقل از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) همین قول را آورده است.^{۷۵}

۲. ابو عبدالله امام صادق (ع)

ابی بکر محمد بن ابی الثلج به نقل از امام صادق (ع) چنین می‌آورد:
 ...انزل الله تبارك و تعالی علیه نبیه (ص): «يا أيها الرسول بلغ ما
 أنزل إليك من ربك - في علي - و إن لم تفعل...»^{۷۶}

خداوند تبارک و تعالی بر پیامبر خود چنین نازل کرد: «ای رسول، آنچه را از پروردگار تو، درباره علی نازل شده، برسان و اگر انجام ندهی...»

۳. عطیه بن سعد العوفی

حافظ ابو نعیم اصفهانی (م ۴۳۰ ق) از قول عطیه عوفی می‌نویسد:
 نزلت هذه الآية على رسول الله في يوم غدیر خم؛^{۷۷}
 این آیه درباره علی و در روز غدیر خم بر رسول خدا نازل شده است.

۴. زید بن علی

ابن مردویه (م ۴۱۰ ق) از زید بن علی چنین نقل می‌کند:
 لما جاء جبرئیل بأمر الولاية ضاق النبي بذلك ذرعا و قال: «قوم
 حدیثوا عهد بجاهلیة» فنزلت؛^{۷۸}

چون جبرئیل امر ولایت را آورد، پیامبر احساس دلتنگی کرد و فرمود:
 «قوم من تازه روی به اسلام آورده‌اند و به عصر جاهلی نزدیک اند (و ممکن
 است اعلان ولایت امام علی را بامعیارهای عصر جاهلی بسنجند و تکذیب
 رسالت کنند)». پس آیه عصمت (تبلیغ) نازل شد.

در تفسیر «غریب القرآن» منسوب به زید بن علی نیز می‌گوید: «این آیه تنها درباره علی بن
 ابی طالب نازل شده است.»^{۷۹}

۵. ابو حمزه ثمالی

ابن مردویه از ابو حمزه چنین می‌آورد:
 قال: «يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك» نزلت في شأن
 الولاية؛^{۸۰}

آیه «ای رسول، آنچه را از پروردگارت بر تو نازل شده برسان»، در شأن ولایت نازل شده است.

بخش دوم این روایات که تصریح نمی‌کنند مورد نزول این آیه درباره امام علی است، از این افراد (از صحابه و تابعین) نقل شده است:

۱. عبدالله بن عباس

این حدیث از ابن عباس نقل شده است:

قوله «یا أیها الرسول...» یعنی: إن كنتم آية مما أنزل إليك من

ربك لم تبلغ رسالتی؛^{۸۱}

تفسیر آیه مذکور بدین شرح است: اگر تو (ای پیامبر) آیه‌ای را از آیاتی که پروردگارت بر تو نازل کرده کتمان کنی، رسالت مرا انجام نداده‌ای.

این قول ابن عباس تنها از یک طریق نقل شده بر فرض صحت صدور در صدد تفسیر آیه است و نه بیان مورد نزول آن. از این رو، با روایات دیگر، از جمله روایاتی که از خود ابن عباس نقل شد (که مورد نزول آیه را درباره امام علی و روز غدیر می‌دانست)؛ منافاتی ندارد و قابل جمع است، چون ابلاغ ولایت امام علی یکی از مصادیق این برداشت از آیه به شمار می‌آید.

۲. مجاهد بن جبر

از قول مجاهد با سند مقطوع درباره این آیه چنین نقل شده است:

لما نزلت «بلغ ما أنزل إليك...» قال: یا رب إنسا أنا واحد کیف

أصنع لیجتمع علی الناس؟ فنزلت «وإن لم تفعل فما بلغت رسالتی»؛^{۸۲}

چون آیه «برسان آنچه را بر تو نازل شده...» نازل شد، پیامبر فرمود: پروردگار من، من تنهایم. اگر مردم علیه من شورش کنند، چه کنم؟ پس چنین نازل شد: «اگر انجام ندهی، رسالت پروردگارت را انجام نداده‌ای.»

تعبیر «أنا واحد؛ من تنهایم» با اوایل بعثت پیامبر خدا (ص) سازگار است، لیکن پیش از این ملاحظه شد که این آیه در سوره مائده و در اواخر بعثت بر پیامبر خدا نازل شده و کسی در این تردید نکرده است. از این رو، شاید تعبیر «من تنهایم» برای مبالغه به کار رفته باشد. این مطلب با بررسی سیره تبلیغی پیامبر خدا که به تفصیل بحث شد، قابل درک خواهد بود. بنابر این، در اینجا نیز نگرانی پیامبر خدا بر اساس نصوص متعددی که گذشت، در مورد ابلاغ ولایت امام علی است.

۳. حسن بصری

سیوطی (م ۹۱۱ ق) در این باره می‌نویسد:

أخرج أبو الشيخ عن الحسن أن رسول الله (ص) قال: «إن الله بعثني برسالة فضقت بها ذرعا و عرفت أن الناس مكذبي فوعدني لابلغن او ليعذبني» فأُنزل «يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك...»^{۸۳}

ابوالشیخ از قول حسن بصری می‌نویسد: پیامبر خدا فرمود: خداوند مرا به رسالتی برانگیخت و من از آن دل‌تنگ شدم و دانستم مردم مرا تکذیب می‌کنند. پس خداوند مرا تهدید کرد که یا آن را برسانم و یا عذابم خواهد کرد و چنین نازل کرد: «ای رسول، آنچه را بر تو نازل شده برسان...»

ثعلبی^{۸۴} و واحدی نیشابوری^{۸۵} نیز این حدیث را به طور مرسل از حسن بصری نقل کرده‌اند. با توجه به مفاد روایات دیگر که پیش از این گذشت، آنچه رسول خدا را نگران کرده بود، ابلاغ ولایت امام علی بود که احتمال تکذیب مردم را در پی داشت (و این آیه در همین باره نازل شد). بنابراین، پیام این روایت نیز می‌تواند همسان با روایات پیشین باشد.

به نظر می‌رسد تمام احادیثی که اهل سنت نقل می‌کنند که حضرت رسول پس از نزول این آیه، نگهبانان خود را مرخص کرد و فرمود: «خداوند من را حفظ خواهد کرد»^{۸۶} در صورتی که با شرایط نزول این آیه که در اواخر بعثت نازل شده منافات نداشته و از نظر خود اهل سنت نیز اعتبار سندی داشته باشد، می‌تواند با مورد نزول آیه درباره ابلاغ ولایت پیوند خورد. چون نوع این احادیث در صدد تفسیر عبارت «... والله يعصمك من الناس...»؛ «خداوند تو را از مردم حفظ می‌کند» است، نه آنکه به مورد نزول و بیان بخش اول آیه که می‌فرماید: «بلغ ما أنزل إليك...»؛ «آنچه را بر تو نازل شده تبلیغ کن»، نظر داشته باشد. از این رو، پس از ابلاغ ولایت، چون خداوند ضمانت به حفظ پیامبرش داده بود، حضرت دستور به ترک نگهبانی داد.

برخی از مفسران و متکلمان شیعه^{۸۷} در تأیید نزول آیه مورد بحث درباره ولایت امام علی، به شأن نزول آیات اول و دوم سوره معارج تمسک کرده‌اند. بخشی از روایاتی که درباره شأن نزول این آیات وارد شده، به طور خلاصه چنین است:

اعلان ولایت امام علی در روز غدیر به حارث بن نعمان فهری رسید. وی سوار بر مرکب شد و رسول خدا را در ابطح ملاقات کرد. او به پیامبر گفت: تو ما را به توحید و نماز و روزه و حج دعوت کردی و ما پذیرفتیم. هم اکنون به ما می‌گویی «هر کس من مولای اویم، پس علی مولای اوست...» آیا این امر از خود توست یا از ناحیه خدا؟ حضرت فرمود: از ناحیه خدا... وی که خشمگین شده بود گفت: خدایا، اگر آنچه محمد می‌گوید راست باشد، پس بر ما سنگی از آسمان فرود آر...، و بر ناقه خود سوار شد. همین که اندکی دور شد، سنگی از آسمان بر سر او فرود آمد و او را از پای در آورد و در پی

آن آیات «سأل سائل بعذاب واقع * للكافرين ليس له دافع * من الله ذي

المعارج» نازل شد.^{۸۸}

البته روایاتی درباره این جریان در مصادر فریقین یافت می‌شود، لیکن قلت طرق و اضطراب در متن آنها از اعتبار این روایات می‌کاهد. علامه طباطبایی روایات این حادثه را آحاد می‌داند و می‌گوید:

قرینه قطعیه این روایات را همراهی نمی‌کند. از این رو، نمی‌توان به

آنها در تفسیر آیه تبلیغ استناد کرد.^{۸۹}

آنان که این حدیث را با سند نقل کرده‌اند، جمله‌گی به نقل از سفیان بن عیینه از امام صادق (ع) آورده‌اند.^{۹۰} تنها حاکم حسکانی به سه سند دیگر از امام باقر (ع)،^{۹۱} حذیفه بن یمان^{۹۲} و ابو هریره^{۹۳} آن را آورده است. در برخی از نصوص به جای حارث بن نعمان، جابر بن نصر بن حارث^{۹۴} و در برخی نعمان بن المنذر الفهری^{۹۵} نقل شده و درباره محل حادثه و انگیزه آن نیز اختلاف در نقل به چشم می‌خورد. طبق روایت کلینی از ابی بصیر (و وی با سند مقطوع) در جلسه‌ای که رسول خدا (ص) در میان برخی از اصحاب خود در مدینه حضور داشته است، حارث بن عمرو فهری درباره مناقب امام علی از زبان رسول خدا (ص) خشمگین می‌شود و بر خود نفرین می‌کند و همین که از مدینه بیرون می‌رود، گرفتار عذاب می‌گردد و در پی آن آیات «سأل سائل بعذاب واقع...» بر پیامبر خدا نازل می‌شود.^{۹۶} بر همین اساس، در برخی از این احادیث در مورد این آیات چنین وارد شده است: «سأل سائل بعذاب واقع * للكافرين - بولاية علي - ليس له دافع».^{۹۷} روشن است که این احادیث در مقام تأویل آیه اند نه آنکه بخواهند شأن نزول آیه را بیان کنند. همان گونه که پس از آنکه حقانیت توحید و رسالت برای معاندان رسالت کشف شود، اگر به آنان نفرین شود یا درخواست عذاب کنند،^{۹۸} عذاب خدا در دنیا یا آخرت دامنگیر آنان خواهد شد، درباره ولایت امام علی نیز به همان معیار گرفتار عذاب خواهند شد.

ب - بررسی دیدگاه‌های اهل سنت

چنان که پیش از این نیز ملاحظه کردید، اهل سنت (بر خلاف شیعه) درباره تفسیر این آیه همداستان نیستند. جمهور آنان بر این باورند که این آیه مورد نزول خاصی ندارد و خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد هر چه را بر او نازل می‌کند ابلاغ کرده، از هیچ چیزی احساس ترس و خطر ننماید و خداوند وعده داده او را در برابر خطرات حفظ کند.

برخی از اهل سنت به این اجمال درباره این آیه بسنده نکرده‌اند و در پی شناسایی مورد نزول آیه، اقوالی را ذکر می‌کنند. این دیدگاهها به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند. برخی از آنها به استناد

طرح

شماره ۸ و ۹

▽

۲۰

روایاتی است که در مصادر آنان در این باره رسیده است و برخی استنباط شخصی مفسران است. دسته اول عبارت اند از:

مورد نزول آیه درباره علی بن ابی طالب

خداوند به پیامبرش دستور داده فضیلت و یا ولایت امام علی را برای همگان آشکار ساز. از این رو، رسول خدا (ص) پس از این دستور درباره علی بن ابی طالب فرمود: «من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.» این قول همان قول شیعه است و در مصادر اهل سنت، احادیثی متعدد از صحابه و تابعین به چشم می‌خورد که پیش از این ملاحظه شد. در منابع اهل سنت در مورد شأن نزول آیه به اندازه این مورد، روایت نرسیده است. مفسران اهل سنت، چه آنان که متعرض این قول شده و چه آنان که آن را مسکوت گذشته‌اند، در صدد رد و ایراد یا انکار اصل این مسئله، یعنی ارتباط آیه مذکور با امام علی (ع) بر نیامده‌اند. برای نمونه، فخر رازی این قول را به عنوان یکی از احتمالات در مورد نزول آورده و با آنکه شیوه او همواره نقد و رد است، در این باره (مانند سایر احتمالات دیگر) نقدی ندارد.^{۹۹}

مورد نزول آیه درباره حراست پیامبر خدا (ص)

اهل سنت بر اساس روایاتی متعدد که در صحیحین و کتابهای روایی دیگر نقل شده، می‌گویند: پیامبر خدا (ص) پیش از نزول این آیه از ناحیه اصحاب خود حراست می‌شد، ولی پس از نزول آن و تضمین خداوند بر حفظ جان ایشان، عذر نگهبانان را خواست و فرمود: «بروید، خداوند من را حفظ خواهد کرد.» این روایات بر فرض احراز صدور، در صدد بیان مورد نزول آیه نیست و با آن منافاتی ندارد، بلکه در آنها تنها استناد پیامبر خدا را به بخشی از این آیه نشان می‌دهد و چون در متن برخی از روایات تصریح شده این ترحیص از ناحیه رسول خدا در مدینه بوده است، احتمال دارد این امر در فاصله غدیر خم تا وفات پیامبر خدا باشد. در این میان، احادیثی دیگر به چشم می‌خورد که از حراست ابوطالب، عموی پیامبر، خبر می‌دهد و در آنها پیامبر خدا پس از نزول این آیه، به عموی خود خیر می‌دهد که نیازی به نگهبانی نیست. اساسا مفسران اهل سنت این روایات را غریب می‌دانستند و بر این قول متفق‌اند که چون آیه مذکور مدنی است و در اواخر بعثت نازل شده است، با حراست ابوطالب در مکه ناسازگار خواهد بود. برخی دیگر در حل این معضل می‌گویند: این آیه دو بار، یک بار در مکه در اوایل بعثت و بار دیگر در مدینه در اواخر بعثت، نازل شده است.^{۱۰۰} لیکن این پاسخ مشکلی را حل نمی‌کند؛ چون بر فرض که این آیه در اوایل بعثت نازل شده باشد، در آن تضمین خداوند برحفظ پیامبر خود در اوایل بعثت مطرح است و نیازی به نگهبانی رسول خدا در مدینه توسط یارانشان

نخواهد بود تا دوباره حضرت آنان را ترخیص کنند و بگویند خداوند من را حفظ خواهد کرد. البته حراست ابوطالب از رسول خدا مسئله‌ای غیر قابل انکار است،^{۱۰۱} ولی نزول آیه در این باره قابل اثبات نیست.

در برخی از مصادر اهل سنت، روایتی دیگر از قول ابن عباس به چشم می‌خورد که در آن از رسول خدا پرسیده‌اند:

کدام آیه بر شما گران آمد؟ حضرت فرمود: در ایام حج در منا بودم و مشرکان عرب و سایر مردم در آنجا بودند. جبرئیل بر من نازل شد و گفت: «یا ایها الرسول بلغ ما أنزل إلیک...»؛ «ای رسول، آنچه را از پروردگارت بر تو نازل شده، برسان...» من برخاستم و ندا دادم: ای مردم، چه کسی من را یاری می‌کند تا پیام پروردگارم را برسانم و برای او بهشت باشد؛ ای مردم بگویید لا اله الا الله و من رسول خدایم تا رستگار شده، نجات یابید و به بهشت روید. پس هیچ کس از مرد و زن و کودک نبود جز آنکه مرا با خاک و سنگ هدف قرار داد و به صورتم آب دهان انداخت و گفتند دروغگوست... پس عباس عموی او آمد و حضرت را از دست آنان نجات داد و آنان را به عقب راند.^{۱۰۲}

اعمش می‌گوید: به همین دلیل بنی العباس افتخار می‌کنند و گویند: این آیه که می‌فرماید: «إنک لا تهدی من أحببت و لکن الله یهدی من یشاء...» (قصص / ۵۶)؛ «تو آن کس را که دوست داری نمی‌توانی هدایت کنی، بلکه خداوند هر کس را بخواهد هدایت می‌کند...» درباره بنی العباس نازل شده است؛ چون پیامبر می‌خواست ابوطالب هدایت شود، ولی خداوند عباس را هدایت کرد. آثار وضع و جعل در این حدیث به خوبی نمایان است. در واقع این حدیث ساخته دست افرادی است که می‌خواهند برای بنی العباس در برابر علویان فضیلتی بسازند؛ چون:

اولا: آیه مذکور به اتفاق فریقین در اوایل بعثت در مکه نازل نشده است و تکرار نزول نیز همان محذور قبلی را خواهد داشت.

ثانیا: این حدیث که خبر واحد است، مخالف با تمام احادیثی است که در آنها حضرت دستور می‌دهد نگهبانان به خاطر وعده و تضمین خداوند بر حفظ او بروند، ولی در این روایت بر حفظ و نگهبانی عباس تأکید می‌ورزد.

ثالثا: اگر بر فرض، عباس حضرت را از دست مشرکان نجات داده باشد، دلیل ایمان وی به اسلام نیست. وی در اوایل بعثت به پیامبر ایمان نیاورده و در جنگ بدر در صف مشرکان بوده است.^{۱۰۳}

طرح

شماره ۸ و ۹



۲۲

دسته دیگری از این روایات به مورد نزول آیه اشاره دارد. این روایات تنها از دو نفر صحابی، یعنی جابر بن عبدالله و ابو هریره، نقل شده است. ابن ابی حاتم به نقل از جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید:

در جنگ پیامبر خدا با بنی انمار، حضرت بر سر چاهی نشسته بود. پس مردی به نام «وارث» یا «غورث بن الحارث» از بنی نجار قصد کشتن حضرت را کرد... وی نزد پیامبر آمد و گفت: شمشیرت را بده تا بو کنم. حضرت آن را به وی داد. آن گاه دستش لرزید و شمشیر افتاد. حضرت به او فرمود: خداوند بین تو و آنچه می‌خواستی انجام دهی، مانع شد. آن گاه این آیه نازل شد «یا ایها الرسول بلغ ما أنزل إلیک...»^{۱۱۴}

این داستان را تنها ابن ابی حاتم به این شکل نقل کرده است. از این رو، ابن کثیر در تحلیل این ماجرا می‌گوید: «حدیث جابر بدین صورت غریب می‌نماید.»^{۱۱۵} ابن حبان و ابن مردویه به نقل از ابو هریره همین داستان را به صورتی دیگر نقل کرده‌اند. در این نقل ابو هریره می‌گوید:

در یکی از سفرها پیامبر اکرم برای استراحت در زیر سایه درختی نشست و شمشیر خود را بر درخت آویزان کرد. مردی - که گفته می‌شود غورث بن حرث بوده - با استفاده از فرصت شمشیر حضرت را بر گرفت و با اشاره به پیامبر خدا گفت: ای محمد! چه کسی تو را از دست من نجات می‌دهد. حضرت فرمود: خداوند مانع این کار تو خواهد شد؛ شمشیر را ببنداز! او نیز شمشیر را انداخت و آنگاه چنین نازل شد: «والله یعضک من الناس»؛ «خداوند تو را از مردم حفظ خواهد کرد.»^{۱۱۶}

همین مضمون از محمد بن کعب القرظی از تابعین نیز نقل شده است.^{۱۱۷}

اولا: اختلاف در نقل این داستان که گفتیم تنها از دو نفر از صحابی رسیده، از اعتبار آن می‌کاهد. **ثانیا:** این داستان با متن آیه ناسازگار است که در آن بر ضمانت حفظ پیامبر خدا به خاطر ابلاغ پیامهای خدا به طور عام (آن گونه که جمهور اهل سنت بر آن اند) و یا پیامی خاص (آن گونه که شیعه بر آن متفق‌اند) تأکید شده است. حضور پیامبر خدا در جنگ و استفاده یکی از دشمنان از فرصت به مسئله تبلیغ احکام خدا ارتباطی ندارد.

ثالثا: توطئه برای قتل پیامبر خدا پیش از این توسط مشرکان در لیلۃ المبیت در مکه، و نیز در هنگام بازگشت از جنگ تبوک از ناحیه منافقان صورت گرفت. پس این توطئه تازگی نداشته تا بر اثر آن در اواخر بعثت (با توجه به زمان نزول آیه)، خداوند طبق آیه مذکور ضمانت خود را بر حفظ پیامبر(ص) اعلان کند.

رابعاً: این جریان با تمام روایاتی که از طریق اهل سنت و شیعه نقل شده منافات دارد. چون در آنها نگرانی حضرت رسول اکرم (ص) به خاطر تبلیغ دستوری بود که بر ایشان نازل شده بود. احتمال دارد پیامبر خدا که سر تا پای وجودش را باور به خدا گرفته بود و توکل بی مانندی به خدا داشت، در برخورد با آن مرد، بدون آنکه کوچکترین هراسی به خود راه دهد، فرموده باشد: «خداوند مرا حفظ خواهد کرد» و خداوند هم در تأیید این اندیشه، تعبیر «و الله يعصمك من الناس» را نازل کرده باشد. این تعبیر که (ممکن است وحی غیرقرآنی بوده باشد)، با بخشی از آیه تبلیغ در الفاظ همسان است و موجب شده تا دیگران چنین پندارند که تمام آیه تبلیغ درباره این ماجرا نازل شده است. شاهد این مطلب دقت در متن گزارشهایی است که در این باره رسیده است و در تمام آنها تنها عبارت «فانزل الله و الله يعصمك من الناس» به چشم می‌خورد.

مفسران اهل سنت به دلیل همین ضعفها در این روایات، در مقام تفسیر این آیه و بیان نزول آن به این داستان اکتفا نکرده‌اند و در جست و جوی مورد نزول آیه و آنچه حضرت رسول (ص) مأمور به تبلیغ آن شد بر آمده‌اند. این موارد مبتنی بر استنباطهای اهل سنت بدون استناد به روایات است که تحت عنوان دسته دوم، بدین شرح مورد بررسی قرار می‌گیرند.

مورد نزول درباره رجم و قصاص

برخی از دانشمندان اهل سنت می‌گویند: خداوند به پیامبرش دستور داد آنچه را که درباره حکم رجم و قصاص بر وی نازل شده است اعلان کند. در واقع این اعلان برخوردی در برابر موضع یهود بود^{۱۰۸} که می‌خواستند به نحوی از حکم رجم زنانی محصنه که در کتاب تورات بود، سر باز زنند. آنان افرادی را نزد رسول خدا فرستادند تا از ایشان حکم زنانی محصنه را جویا شوند و به خود گفتند اگر دستور به شلاق داد بپذیرید و اگر امر به رجم کرد زیر بار نروید. چون از حضرت حکم پرسیدند، جبرئیل بر ایشان نازل شد و حکم آن را از ناحیه خدا، رجم اعلان کرد، و حضرت هم حکم خدا را گفتند...

همین ماجرا را درباره قصاص نیز گفته‌اند. برخی از یهودیان می‌خواستند که از حکم قصاص که در تورات آمده، فرار کنند و برای این کار نزد رسول خدا آمدند و ایشان نیز حکم به قصاص کردند... این عده از اهل سنت می‌گویند آیات ۴۱ تا ۴۳ که پیش از آیه مورد بحث در همین سوره مائده قرار دارد، در این باره است. قرآن می‌فرماید:

«يُحْرَفُونَ الْكَلِمَةَ مِنْ بَعْدِ مُوَاضِعَةٍ يَقُولُونَ إِنِ أَوْتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَ

إِنْ لَمْ تَأْتُوهُ فَاخْذُرُوا... فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرَضْ عَنْهُمْ وَ إِنْ

تَعْرَضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرَّكَ شَيْئًا وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ

طهر

۳
۲
۱

▽

۲۴

يحب المقسطين* و كيف يحكمونك و عندهم التوراة فيها حكم الله ثم يتولون من بعد ذلك و ما أولئك بالمؤمنين»؛

آنان (یهودیان) کلام را از جای خودش منحرف می کنند (شلاق زدن را به جای رجم قرار می دهند) و به خود می گویند اگر (رسول خدا) این را (حکم به شلاق را) داد بگیرید و اگر این (حکم) را نداد (امر به رجم را) زیر بار نروید... پس (ای رسول ما) اگر نزد تو آمدند بین آنان (طبق حکم خدا) داوری کن و یا از آنان دوری گزین. اگر از آنان اعراض کردی هیچ ضرر و زیانی به تو نمی رسانند و اگر میان آنان حکم کردی به عدالت حکم کن خداوند افراد عادل را دوست دارد، و چگونه تو را داور قرار می دهند در حالی که تورات نزد آنان است و در آن حکم خدا هست؛ آنگاه از آن حکم سر می پیچند و آنان مؤمن نیستند.

این قول بدون دلیل و مخالف با اقوال تمام صحابه است و متن این آیات در رد آن کافی است؛ چون بیان حکم خدا درباره رجم و قصاص که در تورات آمده، پیش از آیه مورد بحث (در آیات ۴۵ تا ۵۰) مطرح شده است. یهود هم در زمان نزول این سوره در اواخر بعثت تار و مار شده بودند و در موقعیتی نبودند که بخواهند به حضرت زیانی برسانند تا خداوند وعده به حفظ ایشان دهد.

مورد نزول درباره عیب جویی یهود و استهزای اسلام

احتمال دیگری که در مورد نزول آیه مورد بحث مطرح شده آن است که رسول خدا تا پیش از نزول این آیه از یهود عیب جویی نمی کرد و خیانتها و لغزشهای آنان را بر ملا نمی ساخت؛ هر چند یهودیان از عیب جویی از مسلمین و استهزای اسلام کوتاهی نمی کردند. پس از نزول این آیه، پیامبر خدا سکوت را شکست و فضایح یهود و نصاری را بر ملا کرد.

مقاتل بن سلیمان (م ۱۵۰ ق) نخستین کسی است که این قول را مطرح ساخته است. وی می گوید:

پیامبر خدا یهود را بارها به اسلام فرا خواند، اما آنان مسخره می کردند و می گفتند: «أترید یا محمد أن تتخذك حنانا، كما اتخذت النصری عیسی

ابن مریم حنانا؛ آیا تو می خواهی، تو را محبوب و مورد علاقه خود قرار دهیم،

همان طور که نصراء، عیسی بن مریم را محبوب و معشوق خود قرار دادند؟»

پس چون پیامبر چنین دید، ساکت شد. آنگاه خداوند پیامبر را وا داشت تا باز

هم آنان را به سوی خدا فرا خواند و تکذیب و استهزای آنان، مانع از ادامه کار

نشود و چنین نازل کرد: «یا ایها الرسول بلغ ما أنزل إلیک... و الله یعصمک

من الناس»؛ یعنی خداوند تو را از یهود حفظ می کند تا تو را نکشند. پس

چون این آیه نازل شد، پیامبر از قتل و ترس، ایمنی یافت و فرمود: باکی بر من نیست که چه کسی مرا خوار کند و چه کسی مرا یاری کند. چون حضرت

پیش از آن می‌ترسید یهودیان ایشان را فریب دهند و به قتل رسانند.^{۱۰۹}

پس از وی، طبری^{۱۱۰} (م ۳۰۳ ق)، بغوی^{۱۱۱} (م ۵۱۶ ق) و محمد بن ابی بکر رازی^{۱۱۲} (م ۶۶۰ ق) نیز همین قول را اختیار کرده‌اند. فخر رازی نیز پس از ارائه احتمالاتی گوناگون در مورد نزول آیه مورد بحث، همین قول را برگزیده است. تنها دلیل این افراد، سیاق یا تناسب آیات قبل و بعد از این آیه است که جملگی درباره یهودیان است. برای نمونه، فخر رازی می‌نویسد:

سزاوارتر است که بگوییم خداوند تعالی، پیامبر را از مکر یهود و نصارا، ایمنی داد و به وی دستور داد بدون دلهره از آنان تبلیغ خود را آشکار سازد؛ چون آیات زیادی پیش از این آیه و پس از آن درباره یهود و نصاراست و ممکن نیست این آیه بدون ارتباط با آنها در بینشان قرار گیرد... از این رو، خداوند به پیامبرش دستور داد این سخن را که برای اهل کتاب به شدت گران تمام می‌شود، ابلاغ کند و بگوید: «هل یا اهل الكتاب لستم علی شیء حتی تقيموا التوراة و الانجیل و ما أنزل إلیکم من ربکم و لسیزیدن کنیرا منهم ما أنزل إلیک من ربک طغیاناً و کفراً...»؛ بگو ای اهل کتاب، شما بر چیزی از دین نیستید (در دست شما حق و صوابی نیست) تا آنکه تورات و انجیل و آنچه را از ناحیه پروردگارتان بر شما نازل شده، بر پا کنید و بسیاری از ایشان بر اثر آنچه از ناحیه خدا بر تو نازل شده، بر طغیان و کفرشان افزوده می‌شود.

فخر رازی روایتی را از حسن بصری بدین صورت نقل می‌کند تا تأییدی بر این قول به حساب آید:

إن الله بعثني برسالته فضقت بها ذرعا و عرفت ان الناس یكذبونی و اليهود و النصاری و قریش یخوفونی فلما أنزل الله هذه الآیة زال الخوف بالكلية؛

خداوند مرا برای رسالت خود برانگیخت. من از این مأموریت دلتنگ بودم و می‌دانستم مردم مرا تکذیب می‌کنند و یهود و نصارا و قریش مرا تهدید می‌کنند. پس چون این آیه نازل شد، تمام ترسها و نگرانیها از میان رفت.

سخن فخر رازی و به پیروی از وی رشید رضا^{۱۱۳} بر خلاف ادعاهای او با ضعفهای جدی رو به روست. تنها نقطه قوت کلام او، وحدت سیاق و تناسب آیه مورد بحث با آیات قبل و بعد آن است که موجب دلالت سیاق می‌شود و به آیه ظهوری خاص می‌بخشد؛ لیکن:

اولا: سیاق قرینه مقامی است و در برابر نص روایات و قرینه‌های دیگر، ظهوری نخواهد داشت؛ زیرا هیچ نصی در دست نیست که دلالت کند مورد نزول آیه مذکور درباره یهود است.

طبر

شماره ۸ و ۹

▽

۲۶

ثانیا: فخر رازی اذعان دارد که آیه مورد بحث در غایت تهدید و وعید است.^{۱۱۴} از این رو، جای این پرسش از رازی هست که بپرسیم: چگونه ممکن است در زمان نزول سوره مائده که پس از در هم شکستن شوکت یهود در جنگهای خیبر و... است و یهودیان پس از آن، تن به ترک وطن یا جزیه داده‌اند و تحت سیطره اسلام بر سر جایشان نشسته‌اند، با این اوصاف پیامبر باز هم از ایشان دلهره داشته باشد و از اظهار حکم خدا بترسد و خداوند هم پیامبرش را در این باره تهدید کند؟! آیا پیش از این یهودیان، پیامبر خدا را تکذیب نکرده بودند تا هم اکنون حضرت از این تکذیب بهراسد؟

ثالثا: بنا به گفته فخر رازی، حکمی که خداوند درباره یهود نازل کرد و به قدری بر آنان گران تمام می‌شد که موجب تأخیر در ابلاغ آن از سوی رسول خدا می‌گردید، این بود: «ای اهل کتاب، شما هیچ چیز نیستید تا آنکه...»؛ در حالی که قرآن پیش از این آیه، در آیه ۶۴ همین سوره، خطاب به یهود می‌فرماید:

«و قالت اليهود يد الله مغلولة غلت أيديهم و لعنوا بما قالوا بل بداه
مبسوطان يتفق كيف يشاء و ليزيدن كثيرا منهم ما أنزل إليك من ربك
طغيانا و كفرا و ألقينا بينهم العداوة و البغضاء إلى يوم القيامة كلما
أوقدوا نارا للحرب أطفأها الله و يسعون في الأرض فسادا و الله لا يحب
المفسدين».^{۱۱۵}

فخر رازی اذعان می‌کند بخشی از آیه‌ای که تبلیغش بر یهود گران می‌آمد (یعنی آیه ۶۸)، در این آیه (یعنی آیه ۶۴) هست؛ یعنی این بخشی که می‌گوید: «... و ليزيدن كثيرا منهم ما أنزل إليك من ربك طغيانا و كفرا» و در آن آیه (یعنی آیه ۶۸) تنها تکرار صورت گرفته که آن هم برای تأکید است. بنابر این، از نظر فخر رازی، اصل ابلاغ این آیه موجب دلهره و نگرانی برای رسول خدا نبود، لیکن در تکرار تبلیغ آن، دلهره و ترس داشت. آیا این سخن معقول است؟! مگر فخر رازی به صدر آیه استناد کند و بگوید تنها ابلاغ این بخش از آیه که می‌فرماید: «يا أهل الكتاب لستم على شيء حتى تقيموا التوراة و الانجيل إلیکم من ربکم...»، موجب نگرانی و خوف رسول خدا بوده است. پیش از آیات این سوره، دهها آیه به اهل کتاب خطاب شده است. خداوند در سوره آل عمران می‌فرماید: «قل يا أهل الكتاب لم تكفرون بآيات الله و الله شهيد على ما تعلمون* قل يا أهل الكتاب لم تصدون عن سبيل الله من آمن تبغونها عوجا...»^{۱۱۶} «بگو ای اهل کتاب، چرا به آیات خدا کفر می‌ورزید و خداوند بر آنچه می‌کنید گواه است، بگو ای اهل کتاب، چرا راه خدا را (بر) کسی که ایمان آورده می‌بندید و آن را کج می‌خواهید...» در همین سوره مائده فرموده است:

«قل یا اهل الكتاب هل تنقمون منا إلا أن آمننا بالله و ما أنزل إلینا و ما أنزل من قبل و این اکثرکم فاسقون»؛^{۱۱۷} «بگو ای اهل کتاب، آیا از ما انتقام می‌گیرید جز آنکه (جرم ما آن است که) ما به خدا و آنچه بر ما نازل شد و آنچه پیش از این نازل شده، ایمان آوردیم و بیشتر شما فاسق هستید.» آیا در برابر اینها، تنها مسئله‌ای که می‌توانست درباره اهل کتاب نگرانی برای پیامبر ایجاد کند، همین بود که حضرت از جانب خدا به آنان بگوید: «شما بر چیزی نیستید جز آنکه تورات و انجیل و آنچه را از ناحیه پروردگارتان بر شما نازل شده است بر پا کنید؟» آیا می‌توان پذیرفت که این مسئله آن قدر برای اهل کتاب گران تمام می‌شده که موجب پرهیز رسول خدا از گفتن آن می‌شد؟! به نظر می‌رسد اگر فخر رازی متوجه سخن خود بود و به لوازم آن می‌اندیشید، چنین نمی‌گفت.

رابعاً: روایتی که فخر رازی از حسن بصری نقل می‌کند، در هیچ یک از منابع فریقین بدین صورت که او نقل کرده، نیامده است. تمام کسانی که این حدیث را نقل کرده‌اند، بدین صورت آورده‌اند:

إن رسول الله قال إن الله بعثني بالرسالة - أو برسالة - فضقت بها

فرعاً و عرفت أن الناس مكذبون فأوعدني فيها لا بلغها أو ليغذبنني؛

خداوند مرا برای رسالت خود بر انگیخت من از این مأموریت دلتنگ بودم و می‌دانستم مردم مرا تکذیب می‌کنند. پس خداوند مرا تهدید کرد آن را تبلیغ کنم یا مرا عذاب خواهد کرد.^{۱۱۸}

در متن این روایت، همان گونه که ملاحظه می‌کنید، بر خلاف ادعای فخر رازی سخن از یهود و نصارا نیست. اساساً در تمام احادیثی که اهل سنت درباره نزول این آیه ذکر کرده‌اند (چه درست و چه نادرست)، سخنی از یهود و نصارا در میان نیست.

طهر

شماره ۸ و ۹

اهل سنت اقوال و احتمالاتی دیگر در مورد نزول این آیه ذکر کرده‌اند که به نظر ما ضعیف و از واقعیت دورند و نیازی به طرح و نقد گسترده آنها نیست؛ چون افزون بر آنکه دلیلی از روایات و قرینه‌های آیات برای آنها ندارند، بطلان آنها با توجه به سبک و سیاق آیه مورد بحث و جایگاه سوره مائده و نزول آن در اواخر بعثت، خود به خود روشن می‌شود؛ به ویژه اگر به شأن و ویژگیهای رسول خدا (ص) که در قرآن ذکر شده و پیش از آن در بحث بررسی دیدگاه شیعه گذشت، دقت کنیم. این اقوال عبارت اند از:

▽

۲۸

الف. چون آیه تخییر نازل شد و در آن خداوند فرمود: «یا أيها النبی قل لأزواجك إن كنتن

تردن الحیوة الدنیا و زینتها فتعالین أمتعن و أصرحن سراحاً جمیلاً»؛^{۱۱۹} «ای پیامبر، به همسران خود بگو اگر زندگی دنیا و زینت آن را می‌خواهید، پس بیایید تا شما را بهره‌مند کنم و به صورت زیبا

شما را رها سازم»، پیامبر آیه را برای آنان عرضه نکرد؛ چون می‌ترسید آنان حیات دنیا را انتخاب کنند.^{۱۲۰}

ب. این آیه درباره زینب، همسر زید، پسر خوانده پیامبر خدا، نازل شده است که داستان آن در سوره احزاب آمده است.^{۱۲۱}

ج. آیه در مورد جهاد و پیکار در راه خدا نازل شده است؛ چون منافقان از پیکار در راه خدا ناخشنود بودند و حضرت رسول (ص) نیز برخی اوقات از تشویق به جهاد، امساک می‌کرد.^{۱۲۲}

د. چون این آیه نازل شد که «لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغير علم»؛^{۱۲۳} «آنان که غیر خدا را می‌خوانند دشنام ندهید که (ممکن است) آنان نیز از دشمنی بدون علم، خدا را دشنام دهند»، رسول خدا از عیب جویی از معبودهای مشرکان چشم پوشید، ولی پس از نزول آیه مورد بحث، آن را پنهان نکرد و به عیب جویی معبودهای آنان پرداخت و خدا هم وعده به حفظ حضرت داده بود.^{۱۲۴}

ه. آیه درباره حقوق مسلمانان نازل شد و آن گاه که پیامبر خدا در حجة الوداع شرایع و مناسک را اعلان کرد فرمود: «آیا رساندم؟» گفتند: آری و حضرت فرمود: «خدا یا، گواه باش».^{۱۲۵} و خداوند پیامبرش را به شتاب در رساندن پیامی که بر او نازل شده، امر می‌کند. از این رو، حضرت تصمیم داشت هر آنچه را بر او نازل شده برساند، لیکن برخی از پیامها را به تأخیر انداخت؛ چون بر خویش می‌ترسید. ادامه آیه این احتمال را تقویت می‌کند^{۱۲۶} و می‌فرماید: «والله یحصک من الناس».

ز. برخی دیگر می‌گویند: چون مکه فتح شد و اسلام گسترش یافت، خداوند به حضرت (ص) دستور داد هر آنچه را که برای آن فرستاده شده، آشکار و بی‌پرده، بدون هیچ ترسی و خود نگه‌داری، ابلاغ کند که اگر به این صورت ابلاغ نکند، رسالت پروردگارش را نرسانده است.^{۱۲۷} یا آیه خطاب به حضرت می‌گوید: آنچه را بر تو نازل شد، بدون ترس از هیچ کس، برسان و اگر با ترس تبلیغ کنی، گویی که تمام رسالت پروردگارت را نرسانده‌ای.^{۱۲۸} ابن انباری می‌گوید:

پیامبر برخی از آیات قرآن را در زمانی که در مکه بود، آشکارا ابلاغ کرد و برخی را به خاطر ترس از هجوم مشرکان به یارانش پنهان کرد. ولی پس از آنکه خداوند اسلام را با مؤمنان عزیز کرد، به حضرت دستور داد: هر چه را بر تو نازل شده، آشکار کن.^{۱۲۹}

این اقوال و نظایر آن چیزی جز استنباطها و به عبارت درست‌تر استحسانهای این افراد نیست و شواهدی ندارد و با دشواریهای جدی رو به روست. به طور نمونه، آنچه ابن انباری می‌گوید با متن آیه

ناسازگار است، چون در شرایطی که پس از فتح مکه و یا فتوحات دیگر، اسلام، عزیز شده و گسترش یافته است، ابلاغ پیامهایی که پنهان مانده‌اند، نیاز به تهدید و تضمین ندارد؛ یعنی نیازی به این نیست که خداوند بفرماید: «*و ان لم تفعل فما بلغت رسالتك*»؛ «اگر انجام ندهی، رسالت خدا را انجام نداده‌ای» و چنین ضمانت کند: «*و الله يعصمك من الناس*»؛ «خداوند تو را از گزند مردم حفظ می‌کند.» از سوی دیگر، توطئه مشرکان برای قتل حضرت در لیلۃ المییت در مکه صورت گرفت. بنابر این، حضرت بر خود نترسیده و ابلاغ پیام خدا را پنهان نکرده است. همچنین باید پس از نزول این آیه آیاتی در همین سوره یا سوره توبه که پس از این سوره نازل شده، وجود داشته باشد که درباره مشرکان باشد - آن هم با سبک و سیاقی که احتمال نزول آنها در اوایل بعثت معقول بوده، ولی ابلاغ آنها به تأخیر افتاده باشد - تا در این آیه حکم به ابلاغ آن شود.

در پایان لازم است به نکته‌ای اشاره شود. عده‌ای از اهل سنت در برخی از اسناد احادیثی که آیه تبلیغ را در مورد امام علی و روز غدیر می‌داند، تردید کرده‌اند و حکم به ضعف سند داده‌اند،^{۱۳۰} لیکن جز این تیمیه، کسی در میان آنان - تا آنجا که می‌دانیم - حکم به جعل و کذب این احادیث نکرده است. وی به شدت بر این احادیث خرده گرفته و حکم به وضع و جعل و کذب آنها داده است. این تیمیه ابتدا عبارت علامه حلی را نقل می‌کند. علامه حلی می‌گوید:

همه اتفاق دارند که آیه تبلیغ درباره علی نازل شده است. ابونعیم با سند خود از عطیه چنین می‌آورد: این آیه بر رسول خدا (ص) درباره علی نازل شد، و ثعلبی نیز در تفسیرش می‌گوید: معنای آیه این است: آنچه را از پروردگارت درباره فضل علی نازل شد، برسان. پس چون آیه نازل شد، رسول خدا (ص) دست علی را گرفت و فرمود: هر کس من مولای اویم، پس علی مولای اوست. و چون پیامبر خدا با اجماع همه، مولای ابوبکر و عمر و سایر صحابه است، پس علی هم مولای آنان است؛ پس او امام و پیشواست.^{۱۳۱}

آن گاه این تیمیه طبق شیوه معمول خود، سیل اتهامات را همراه با تعابیر رکیک روانه شیعه می‌کند و در همین نقد بارها شیعه را با خوارج می‌سنجد و می‌گوید:

از اهل هوی هیچ کس مانند رافضه دروغگو نیست. خوارج هرگز دروغ نگفته‌اند، بلکه آنان با آنکه به بدعت و گمراهی دچار شدند راستگوترین مردم‌اند... اما رافضه دروغگویند.

آنان که حدیث شناسند بر این مطلب متفق‌اند که بسیاری از منقولاتی که در کتابهای حلیۃ الأولیاء ابونعیم، فضائل خلفا، تفسیر نقاش، ثعلبی و واحدی است، احادیثی دروغین و جعلی است... و مرجع تمییز منقولات و شناخت سره از ناسره، علم حدیث و عالمان حدیث، همانند احمد بن حنبل،

اسحق بن راهویه، ابو زرعه، بخاری، مسلم، نسائی و غیره اند. آنان در این فن خبره اند^{۱۳۲} و از این رو هرگز این احادیث موضوعه را نیاورده و بدانها گردن نهاده‌اند.

ابو نعیم و امثال وی نیز به صحت هر آنچه در کتابهایشان ذکر کرده‌اند باور ندارند، بلکه با اعتقاد به ضعف آنها این روایات را نقل می‌کنند. آنان می‌گویند: آنچه را دیگران نقل کرده‌اند می‌آورم و مسؤلیت آن بر گوینده است نه بر نقل کننده...^{۱۳۳}

به هر حال هیچ کس از علمای حدیث در کتابهایی که نگاشته‌اند و مورد رجوع مردم است - از صحاح و سنن و مسانید و کتابهای دیگر - چنین احادیثی را نقل نکرده‌اند؛ چون کذب این نوع احادیث برای هر کس که کمترین آگاهی به حدیث داشته باشد، پنهان نیست...^{۱۳۴}

البته ادعای علامه حلی مبنی بر اتفاق همگان در مورد نزول آیه تبلیغ درباره علی (ع) قابل اثبات نیست (هر چند در این باره احادیث از صحابه و تابعین بسیار است) و اقوال و احادیثی دیگر در این زمینه مطرح اند که پیش از این ملاحظه کردید، لکن ادعاهای ابن تیمیه هم چیزی جز تعصب و اتهام و ویرانگری شخصیت‌هایی همچون ابو نعیم، ثعلبی و... نیست؛ چون:

اولاً: تظافر طرق و تعدد اسانید و نیز موافقت مضامین این احادیث با آیه تبلیغ، راه این نوع اتهامات را می‌بندد و ضعف احتمالی در اسانید روایات را جبران می‌کند.

ثانیاً: ابن تیمیه گمان کرده تنها ابو نعیم و ثعلبی این احادیث را آورده‌اند، در حالی که محدثان اهل سنت که این حدیث را نقل کرده‌اند، فراوان اند. اسامی برخی از آنها را پیش از این آوردیم.

ثالثاً: اگر از نظر ابن تیمیه مرجع شناخت احادیث درست از جعلی امثال ابی حاتم باشند، فرزند ابی حاتم حدیث مورد نزول آیه را درباره امام علی (ع) یا سند پدرش از ابو سعید خدری صحابی نقل کرده است.^{۱۳۵} پس چگونه است که ابن تیمیه می‌گوید: افرادی مانند ابی حاتم هرگز این احادیث جعلی را نقل نمی‌کنند یا چنین حکم کند: «کذب این نوع احادیث برای هر کس که کمترین آگاهی به حدیث دارد، پنهان نیست».

رابعاً: رأی ابن تیمیه درباره ابو نعیم و ثعلبی و دیگران که می‌گویند: آنان از صحت تمام احادیثی که در کتاب خود آورده‌اند مطمئن نیستند، بلکه باور به ضعف آنها دارند، اتهامی بیش نیست^{۱۳۶} و دلیلی هم بر آن اقامه نکرده است. ابو نعیم و دیگران برای نقل احادیث ضعیف با باور به ضعف آنها، درباره موضوعی با این اهمیت چه انگیزه‌ای می‌توانند داشته باشند؟ ابن تیمیه باید به آن اتهام و این پرسش پاسخ دهد.

ابن تیمیه چنین پنداشته که دست علامه حلی از روایات با اسانید صحیح در منابع شیعی کوتاه است و ناگزیر به روایت اهل سنت رو آورده است. از این رو، شیعه را متهم به دروغ‌گویی می‌کند و

می‌گوید: «معیار رد و قبول روایات نزد شیعه تنها موافقت و مخالفت مدلول روایات با مذهب آنان است.»^{۱۳۷}

غافل از اینکه در مصادر شیعی روایاتی با سندهای صحیح در این زمینه هست و اگر امثال علامه حلی تنها به روایات اهل سنت در این باره اکتفا می‌کنند، تنها برای اتمام حجت و الزام مخالف است. اشکال دیگر ابن تیمیه در این زمینه چنین است:

اهل علم بدون هیچ اختلافی بر این باورند که این آیه از جمله آیاتی است که در اوایل هجرت پیامبر به مدینه و یا فاصله زمانی بسیار پیش از حجة الوداع نازل شده (هر چند این آیه در سوره مائده است)؛ چون آیه درباره ابلاغ حکم رجم و یا درباره قصاص است که از ناحیه یهودیان استفتا شده است و هر دو ماجرا در همان اوایل هجرت و پیش از فتح مکه اتفاق افتاده است.^{۱۳۸}

پیش از این در بررسی دیدگاه‌های اهل سنت ملاحظه کردید این قول که گفته می‌شود: آیه مذکور درباره بیان حکم رجم و قصاص نازل شده، ضعف‌های جدی دارد و کسی هم طرفدار آن نیست؛ جز نسبتی که فخر رازی و عینی به برخی داده‌اند و از آن با تعبیر «قیل؛ گفته شده» یاد کرده‌اند. از میان صحابه و تابعین نیز کسی قائل به این قول نیست؛ چه رسد به این ادعای ابن تیمیه که می‌گوید: اهل علم بدون اختلاف بر این قول متفق اند... افزون بر آن، حتی یک نفر هم چنین رأیی ندارد که این آیه در اوایل هجرت پیامبر به مدینه نازل شده است، بلکه - همان گونه که پیش از این گذشت - اجماع علما بر این است که آیه مذکور، جزو آخرین آیات نازل شده و بر رسول خداست.^{۱۳۹}

طهری

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

شماره ۸ و ۹



۳۲

بی نوشتہا:

۱. نک: طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان: ج ۴، ص ۲۳۱؛ قرطبی، احمد، جامع الاحکام: ج ۶ ص ۲۰:
- ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم: ج ۲، ص ۷۹؛ رازی، محمد، تفسیر اسئله القرآن المجید و اجوبتها: ص ۷۵؛ ابن قتیبہ، عبدالله، کتاب المسائل و الاجوبه: ص ۱۶۷؛ واحدی، الوسیط: ج ۲، ص ۲۱۰.
۲. ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم: ج ۲، ص ۷۹.
۳. فیروز آبادی، محمد، بصائر ذوی التمیمز: ج ۱، ص ۱۷۸.
۴. ابن عباس، عبدالله، تنویر المقباس: ص ۹۸.
۵. نک: رازی، فخر الدین، مفاتیح الغیب: ج ۱۲، ص ۴۸؛ عینی، محمود، عمدۃ القاری: ج ۸، ص ۲۰۶. ثعلبی نیز احتمالهای مذکور را دربارہ آیه نقل کرده است، نک: ثعلبی، احمد، الکشف و البیان: ج ۴، ص ۹۱.
۶. مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل بن سلیمان: ص ۴۹۲.
۷. نک: ابن جریر، محمد، جامع البیان: ج ۴، ص ۳۰۷؛ سمرقندی، بحر العلوم: ج ۱، ص ۴۴۸؛ بغوی، حسین، معالم التنزیل: ج ۲، ص ۵۱.
۸. رازی، فخر الدین، مفاتیح الغیب: ج ۱۲، ص ۵۰.
۹. قرآن این ماجرا در سوره نور آیات ۲۱ - ۱۱ بیان کرده و ضمن آنکه با سازندگان این توطئه به شدت برخورد کرده و وعده عذاب داده است، به افراد ساده دل زود باور و آنان که ناخودآگاه تحت تأثیر القاهای شیطانی منافقان، آن را منتشر کرده‌اند، توصیه می‌کند هوشیار باشند و هرگز به دامن این نوع توطئه‌ها نیفتند.
۱۰. نک: نسائی، احمد، ص ۶۸ ج ۳۸ و نیز رک: مسند احمد: ج ۳۲، ص ۴۱، ج ۱۹۲۸۷؛ مستدرک حاکم: ج ۳، ص ۱۲۵؛ مناقب خوارزمی: ص ۳۲۷، ج ۳۲۸؛ القول المسدد: ص ۲۸.
۱۱. نک: نسائی، احمد، ص ۷۰ - ۷۱، ج ۴۰ و نیز رک: کتاب السنه لابن ابی عاصم: ص ۵۹۵، ج ۱۳۸۴؛ مستدرک حاکم: ج ۳، ص ۱۱۶ - ۱۱۷؛ مناقب کوفی: ج ۲، ص ۴۵۸، ج ۹۵۴ و ص ۴۶۱، ج ۹۵۶؛ مسند شاشی: ج ۱، ص ۱۲۶، ج ۶۳؛ امالی مفید: ص ۵۵، ج ۲.
۱۲. مانند این ماجرا که سعد بن ابی وقاص نقل می‌کند: «نزد پیامبر خدا (ص) با گروهی نشستہ بودیم. چون علی وارد شد، دیگران بیرون رفتند (یا حضرت رسول به دیگران فرمود: بیرون روید). چون بیرون آمدند،

یکدیگر را سرزنش کردند و گفتند: به خدا سوگند روا نیست ما را بیرون کند و وی را بپذیرد. پس برگشتند و داخل شدند. پس رسول خدا (ص) فرمود: «به خدا سوگند من از پیش خود، او را وارد و شما را بیرون نکردم، بلکه خدا او را وارد و شما را بیرون کرد.» نک: نسائی، احمد، خصائص: ص ۶۹، ح ۳۹ و مسند بزار: ج ۴، ص ۳۴، ح ۱۱۹۵؛ تاریخ اصبهان ابونعیم: ج ۲، ص ۱۴۷، ح ۱۳۲۸.

۱۳. بررسی روایات قبیله قریش و در پی آن موضع گیریهای آنان در عصر رسالت و پس از آن، برای درک بسیاری از حوادث صدر اسلام کارساز خواهد بود و مجال دیگر می‌طلبند. برای نمونه نک: نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲، ۱۹۲ و نیز خصائص نسائی: ص ۹۰، ح ۶۰.

۱۴. مانند توطئه قتل رسول خدا پس از بازگشت از غزوه تبوک، نک: بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح: کتاب فضائل الصحابه، باب مناقب عمار و حذیفه، رقم ۲۷۴۳ و نیز: رازی، فخر الدین، تفسیر کبیر: ج ۲، ص ۶۹ - ۷۰.

۱۵. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری: ج ۴، ص ۳۹ و ۸۵؛ مسلم بن حجاج، صحیح مسلم: ج ۳، ص ۱۲۵۸ - ۱۲۵۹؛ طبری، ابن جریر، تاریخ الطبری: ج ۳، ص ۱۹۳؛ شهرستانی، عبدالکریم، الملل و النحل: ج ۱، ص ۲۹.

۱۶. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری: ج ۵، ص ۱۷۹؛ ابن اثیر، الکامل: ج ۲، ص ۳۱۷؛ شهرستانی، عبدالکریم، الملل و النحل: ج ۱، ص ۲۹.

۱۷. نک: نسائی، احمد، خصائص: ص ۷۶، ح ۴۴؛ کوفی، محمد بن سلیمان، مناقب امیر المؤمنین علی: ج ۱، ص ۵۱۸، ح ۴۶۰؛ یحیی بن الحسین، تیسیر المطالب فی أمالی الامام ابی طالب: ص ۶۷.

۱۸. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی: ج ۱، ص ۲۸۹، ح ۴ و ص ۲۹۲ - ۲۹۵، ح ۲ و نیز نک: عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی: ج ۲، ص ۶۴، ح ۱۳۱۵.

۱۹. نک: حسکانی، عبید الله، شواهد التنزیل: ص ۲۵۵، ح ۲۴۹؛ آلوسی، محمود، روح المعانی: ج ۴، ص ۲۸۲؛ صدوق، محمد، ترتیب الامالی: ج ۴، ص ۱۴۱، ح ۱۶۹۹.

۲۰. ابن طاووس آن را از محمد بن اسحاق بن ابراهیم از ابن عباس چنین نقل می‌کند: «لما أمر الله نبيه صلى الله عليه وسلم بأن يقوم بغدير خم فيقول في علي ما قال، قال: «أى رب إن قریشا حدیثوا

طبر

شماره ۸ و ۵

▽

۳۴

عهد بالجاهلیة و متى أفعال هذا يقولوا فعل باین عمه کذا و کذا فلما قضی حجه.» رجع إليه جبرئیل (ع) فقال: «یا ایها الرسول بلغ ما أنزل إليك...»...؛ چون خداوند به پیامبرش دستور داد در غدیر خم آنچه را درباره علی است بگوید، پیامبر به خدا عرض کرد: پروردگار من، قریب به زمان جاهلیت نزدیک اند و اگر به این کار اقدام کنم می‌گویند درباره پسر عموی خود چنین می‌کند. پس چون رسول خدا حج گزارد، جبرئیل به نزد ایشان آمد و گفت: ای رسول، آنچه را بر تو نازل شده تبلیغ کن...» ابن طاووس، علی، سعد السعود: ص ۱۴۲. ابن طاووس می‌گوید: مسعود بن ناصر سجستانی در «کتاب الدرایة» نیز با سند خود از ابن عباس این حدیث را نقل کرده است. وی در کتاب تفسیر ابو اسحاق ابراهیم بن احمد فقیه قرظینی نیز از محمد بن علی بن الحسین (امام باقر) این روایت آورده است. نک: ابن طاووس، علی، سعد السعود: ص ۱۴۳ - ۱۴۵.

۲۱. جویی، فرائد السمطين: ج ۱، ص ۳۱۲، ح ۲۵۰.

۲۲. درباره شرح حال ابن عقده، نک: خطیب بغدادی، احمد، تاریخ بغداد: ج ۵، ص ۱۴ - ۲۳.

۲۳. ابن عقده، ابو العباس، کتاب الولاية: ص ۱۹۸ - ۱۹۹، ح ۳۶، و به همین مضمون: ص ۲۵۴ - ۲۵۳، ح ۹۵.

۲۴. ابن طاووس، علی، سعد السعود: ص ۱۴۴ - ۱۴۵.

۲۵. احزاب (۳۳)، آیه ۷.

۲۶. هود (۱۱)، آیه ۱۲؛ شوری (۴۲)، آیه ۴۳؛ احقاف (۴۶)، آیه ۳۵.

۲۷. یونس (۱۰)، آیه ۱۵.

۲۸. احزاب (۳۳)، آیه ۳۷.

۲۹. احزاب (۳۳)، آیه ۵۳.

۳۰. قلم (۶۸)، آیه ۶.

۳۱. هود (۱۱)، آیه ۱۲ - ۱۳.

۳۲. امام صادق (ع) درباره این آیه می‌فرماید: خداوند، برای پیامبرش وظیفه‌ای مقرر کرد که برای هیچ کس مقرر نکرده است، خداوند بر ایشان تکلیف کرد که اگر کسی یافت نشود ایشان را همراهی کند، به تنهایی وارد کار شود و این تکلیفی است که هیچ کس پیش از پیامبر و پس از ایشان، مکلف به آن نیست.

کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی: ج ۸، ص ۲۷۴، ح ۴۱۴.

۳۳. تهج البلاغه: خطبه ۱۱۶. و نیز نک: خطبه ۱، قسمت ۳۷.

۳۴. همان، غریب کلامه، رقم ۹ و نیز نک: خطبه ۱۹۲، قسمت ۲۶.

۳۵. آل عمران (۳)، آیه ۱۸۱؛ نساء (۴)، آیه ۱۵۵.

۳۶. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی: کتاب الحجّة، باب «ما نص الله عز وجل و رسوله علی الائمة (ع) واحدا واحدا»، ج ۱، ص ۲۸۹، ح ۴ و ص ۲۹۰، ح ۶ و نیز نک: ابن عقده، ابو العباس، کتاب الولاية: ص ۱۹۸، ح ۳۱ و به همین مضمون نک: حموی (جوینی)، ابراهیم، فرائد السمطين: ج ۱، ص ۳۱۴، ح ۲۵۰، باب ۵۸.

۳۷. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی: ج ۱، ص ۲۹۰، ح ۶.

۳۸. ابن طاووس، علی، الیقین: ص ۳۷۲، باب ۱۲۲.

۳۹. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی: ج ۲، ص ۶۲، ح ۱۳۱۲ و نیز نک: جوامع الجامع.

۴۰. همان: ج ۲، ص ۶۳، ح ۱۳۱۴.

۴۱. همان: ج ۲، ص ۶۲، ح ۱۳۱۳ و ص ۶۴، ح ۱۳۱۵ و ص ۶۵، ح ۱۳۱۶.

۴۲. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر التمی: ج ۱، ص ۱۷۱ - ۱۷۵ و ص ۲۸۹، ح ۴، و ص ۲۹۵ و ج ۲، ص ۲۰۱.

۴۳. صدوق، محمد، ترتیب الامالی: ج ۴، ص ۱۴۱، ح ۱۶۹۹.

۴۴. صدوق، محمد، الامالی: ص ۴۰۰ و ترتیب الامالی: ج ۴، ص ۲۵۱، ح ۱۸۴۰ و نیز نک: فرات کوفی،

ابراهیم، تفسیر فرات کوفی: ص ۱۸۰ - ۱۸۱، ح ۲۳۲ و کوفی، محمد بن سلیمان، مناقب امیر المؤمنین:

ج ۱، ص ۱۳۹ - ۱۴۱، ح ۷۸.

۴۵. طوسی، محمد، تهذیب الاحکام: ج ۳، ص ۱۴۴.

۴۶. طبرسی، احمد، الاحتجاج: ج ۱، ص ۶۶ - ۸۶.

۴۷. به نقل از الغدير: ج ۱، ص ۴۲۴؛ ابن طاووس نیز از کتاب «تور الهدی» تألیف حسن بن ابی طاهر احمد

جاوایی (که نزد ابن طاووس بوده) چنین نقل می کند: «ابو المفضل محمد بن عبد الله الشیبانی قال:

اخبرنا ابو جعفر محمد بن جریر طبری... عن زید بن ارقم: لما نزل النبی بغدير خم...» نک: ابن

طاووس، علی، الیقین: ص ۵۷۸، باب ۲۹، باز قاسم بن ابراهیم الرسی از پیشوایان زیدیه در قرن سوم با سند

خود از زید بن ارقم همین مضمون را آورده است. نک: الرسی، قاسم بن ابراهیم، الکامل المتیر: ص ۸۴

طبرسی

شماره ۸ و ۹

▽

۳۶

۴۸. رازی، ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم: ج ۴، ص ۱۷۳، ح ۶۶۰۹ و به نقل از وی، سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور: ج ۳، ص ۱۱۷. سیوطی آن را از قول ابن ابی حاتم چنین نقل کرده است: «نزلت هذه الآية على رسول الله يوم غدیر خم في علي بن ابي طالب» و نیز نک: نیشابوری، حسین، غرائب القرآن (حاشیه تفسیر طبری): ج ۶، ص ۱۹۴.

۴۹. ابن مردویه، احمد، مناقب علی بن ابی طالب: ص ۲۳۹، ح ۳۴۵، به نقل از: سیوطی، جلال الدین، در المنثور: ج ۳، ص ۱۱۷؛ شوکانی، محمد، فتح القدير: ج ۲، ص ۶۰ و آلوسی، محمود، روح المعانی: ج ۶، ص ۱۷۲.

۵۰. واحدی، نیشابوری، علی: ص ۲۰۴، ح ۴۰۳ و به نقل از وی، نک: نصیبی شافعی، محمد، مطالب السؤل: ص ۸۰؛ عینی، محمود، عمدة القاری: ج ۱۸، ص ۲۰۶؛ ابن صباغ، نور الدین، الفصول المهمة: ج ۱، ص ۲۴۵ و قندوزی، سلیمان، ینابیع المودة: ج ۱، ص ۱۱۹، باب ۳۹.

۵۱. ابو نعیم، احمد: «ما نزل من القرآن في علي» به نقل از النور المشتعل: ص ۸۶، ح ۱۶.

۵۲. حسکانی، عبید الله، شواهد التنزیل: ج ۱، ص ۲۵۰، ح ۲۴۴.

۵۳. ابن عساکر، علی، ترجمة الامام علی من تاریخ مدينة دمشق: ج ۲، ص ۸۵، ح ۵۸۸ و ص ۸۶، ح ۵۸۹ و به نقل از وی: نک: سیوطی، جلال الدین، در المنثور: ج ۳، ص ۱۱۷؛ شوکانی، محمد، فتح القدير: ج ۲، ص ۶۰.

۵۴. نیشابوری، نظام الدین، غرائب القرآن و رغائب الفرقان: ج ۶، ص ۱۹۴.

۵۵. این حدیث در امالی محاملی به روایت ابن یحیی البیع به صورت ناقص از عبد الله بن ابی لیلی أنصاری، نقل شده است (محاملی، امالی: ص ۱۶۲، ح ۱۲۳)؛ علامه امینی به نقل از شیخ ابراهیم وصابی در کتاب «الاكتفاء» از محاملی این حدیث را از ابن عباس به طور کامل نقل کرده است (امینی، عبد الحسین، الغدير: ج ۱، ص ۴۲۶).

۵۶. امینی، عبد الحسین، الغدير: ج ۱، ص ۴۲۶، به نقل از کتاب شیرازی: «ما نزل من القرآن في امير

المؤمنين». حاکم حسکانی به این کتاب سند داشته و از آن زیاد نقل می‌کند.

۵۷. ابن مردویه، احمد، مناقب علی بن ابی طالب: ص ۲۴۰، ج ۳۴۹، به نقل از اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة: ج ۱، ص ۳۱۸.

۵۸. ثعلبی، احمد، الکشف والبیان: ج ۴، ص ۹۲ و به نقل از وی: ابن طاووس، علی، الطرائف: ج ۱، ص ۱۵۲، ج ۲۳۴.

۵۹. سجستانی، ابو سعید به نقل از ابن طاووس، علی، الطرائف: ج ۱، ص ۱۲۱، ج ۱۸۴ و ۱۸۵.

۶۰. حسکانی، عبید الله، شواهد التنزیل: ج ۱، ص ۲۳۹، ج ۲۴۰ و ص ۲۵۱، ج ۲۴۵ و ص ۲۵۵، ج ۲۴۹

و ح ۲۵۰ به نقل از وی؛ طبرسی، فضل، مجمع البیان: ج ۳، ص ۳۴۴؛ فخر رازی و آلوسی نیز به

«ابن عباس» این نسبت را داده‌اند، نک: رازی، فخر الدین، مفاتیح الغیب: ج ۱۲، ص ۴۹ - ۵۰؛ آلوسی،

محمود، روح المعانی: ج ۴، ص ۲۸۲ و ابن طاووس هم مضمون این حدیث را از محمد بن اسحاق بن

ابراهیم و نیز مسعود بن ناصر سجستانی نقل کرده است، نک: ابن طاووس، علی، سعد السعود:

ص ۱۴۳ - ۱۴۲ باز در «تفسیر الحبري» (حسین بن حکم حبري م ۲۸۶ ق) به نقل از ابن عباس این

حدیث نقل شده است، نک: الحبري، حسین، تفسیر الحبري: ص ۲۶۲، ج ۲۴ و یحیی بن حسین شجری

هم از طریق حبري آن را نقل کرده است، نک: شجری، یحیی بن الحسین (م ۴۷۹ ق)، کتاب الامالی

(معروف به امالی خمیسية): ج ۱، ص ۱۴۵.

طبري

۶۱. الرسعنی الحنبلی، عز الدین، به نقل از: اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة: ج ۱، ص ۳۲۵.

۶۲. ابن مردویه، احمد، مناقب علی بن ابی طالب: ص ۲۳۹، ج ۳۴۶، به نقل از: سیوطی، جلال الدین،

الدر المنثور: ج ۳، ص ۱۱۷؛ شوکانی، محمد، فتح القدر: ج ۲، ص ۶۰؛ آلوسی، محمود، روح المعانی:

ج ۴، ص ۲۸۲؛ اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة: ج ۱، ص ۳۱۹ و حلی، حسن، کشف الیقین:

ص ۳۸۰، ج ۳۶۱. شایان ذکر است تعبیر «کنا نقرأ کذا»، به معنای «چنین تفسیر می‌کردیم و تعلیم

می‌دادیم» است. برای توضیح بیشتر، نک: نجارزادگان (محمدی)، فتح الله، سلامة القرآن من التحريف:

۵۴ - ۵۶.

۶۳. حسکانی، عبید الله، شواهد التنزیل: ج ۱، ص ۲۵۵، ج ۲۴۹.

۶۴. حسکانی، عبید الله، شواهد التنزیل: ج ۱، ص ۲۴۹، ج ۲۴۴.

۳
۴
۵
۶
۷

▽

۳۸

۶۵. حموئی، ابراهیم، فرائد السمطين: ج ۱، ص ۱۵۸، ح ۱۲۰.
۶۶. حسکانی، عبید الله، شواهد التنزيل: ج ۱، ص ۲۵۲، ح ۲۴۷.
۶۷. رازی، فخر الدين، مفاتيح الغيب: ج ۱۲، ص ۴۹ - ۵۰؛ ثعلبی نیز بخشی از این حدیث را نقل کرده است، نک: ثعلبی، احمد، الکشف و البیان: ج ۴، ص ۹۲.
۶۸. به نقل از: قندوزی، سلیمان، ینایع المودة:
۶۹. به نقل از: امینی، عبد الحسین، الغدير: ج ۱، ص ۴۳۵.
۷۰. ثعلبی، احمد، الکشف و البیان: ج ۴، ص ۹۲ و به نقل از وی: قندوزی، سلیمان، ینایع المودة: ج ۱، ص ۱۱۹، باب ۳۹.
۷۱. حسکانی، عبید الله، شواهد التنزيل: ج ۱، ص ۲۵۴، ح ۲۴۸؛ محمد بن سلیمان کوفی (از دانشمندان قرن چهارم) که زیدی مذهب است با سندهای متعدد مضمون این حدیث را نقل کرده است. نک: کوفی، محمد بن سلیمان، مناقب الامام امیر المؤمنین: ج ۱، ص ۱۶۳، ح ۷۸ و ص ۲۰۱، ح ۱۰۱ و ج ۲، ص ۲۲۶، ح ۸۶۶ و ص ۲۲۸، ح ۸۶۸ و ص ۲۷۰، ح ۹۰۸. در خطبه مشهور زهرای مرضیه (س) نیز به این نکته اشاره شده که از امام علی به خاطر شمشیر برنده‌اش و یورش سهمگین و خشم الهی‌اش... انتقام گرفتند و وی را از حق خود محروم کردند. نک: ابن ابی طیفور، بلاغات النساء: ص ۳۲.
۷۲. رازی، فخر الدين، مفاتيح الغيب: ج ۱۲، ص ۴۹ - ۵۰.
۷۳. عینی، محمود، عمدة القاری: ج ۱۸، ص ۲۰۶.
۷۴. به نقل از ابن طاووس، علی، البیقین: ص ۳۴۹، باب ۱۲۷.
۷۵. نطنزی، محمد، خصائص العلوية علی جمیع البرية: به نقل از: امینی، عبد الحسین، الغدير: ج ۱، ص ۴۳۰.
۷۶. به نقل از ابن طاووس، علی، البیقین: ص ۲۱۲، باب ۵۸، از کتاب «التنزيل» تألیف ابو بکر محمد بن ابی الفلیح. در «تفسیر الحبري» نیز این حدیث با سند وی نقل شده است. نک: الحبري، حسین، تفسیر الحبري: ص ۲۸۵، ح ۴۱.
۷۷. ابو نعیم، احمد، التور المشتعل من کتاب ما نزل من القرآن فی علی: ص ۸۶، ح ۱۶؛ یحیی بن الحسن معروف به ابن بطریق (م ۶۰۰ ق) و علامه حلّی (م ۷۲۶ ق) به نقل از ابو نعیم این حدیث را نقل کرده‌اند.

نک: حلی، یحیی بن الحسن، کتاب خصائص الوحی المبین: ص ۵۳، ح ۲۱؛ حلی، حسن بن یوسف، منهاج الکرامه: ص ۱۱۷.

۷۸. ابن مردویه، احمد، مناقب علی بن ابی طالب: ص ۲۴۰، ح ۳۴۸ به نقل از: اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه: ج ۱، ص ۳۱۷.

۷۹. زید بن علی، تفسیر غریب القرآن: ص ۱۸۳.

۸۰. ابن مردویه، احمد، مناقب علی بن ابی طالب: ص ۲۴۰، ح ۳۴۷ به نقل از: شیرازی ایجی، احمد، توضیح الدلائل، مخطوط: ورق ۱۵۷.

۸۱. ابن جریر، محمد، جامع البیان: ج ۴، ص ۳۰۷؛ ابن ابی حاتم، عبد الرحمن، تفسیر القرآن العظیم: ج ۴، ص ۱۱۷۳، ح ۶۶۱۲.

۸۲. ابن جریر، محمد، جامع البیان: ج ۴، ص ۳۰۷؛ ابن ابی حاتم، عبد الرحمن، تفسیر القرآن العظیم: ج ۴، ص ۱۱۷۳، ح ۶۶۱۲؛ و نیز نک: سفیان ثوری، تفسیر سفیان ثوری: ۱۰۴۱، ح ۲۵۶؛ سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور: ج ۳، ص ۱۱۷. در سند این حدیث در تمام مصادر آن، این حدیث را فردی مجهول از مجاهد نقل کرده است.

۸۳. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور: ج ۳، ص ۱۱۶.

۸۴. ثعلبی، احمد، الکشف و البیان: ج ۴، ص ۹۷.

۸۵. واحدی، علی، اسباب النزول: ص ۲۰۴، ح ۴۰۲.

۸۶. درباره مفاد این احادیث، بحث بیشتری خواهیم داشت.

۸۷. طبرسی، فضل، مجمع البیان: ج ۵، ص ۳۵۲.

۸۸. طبرسی، فضل، مجمع البیان: ج ۵، ص ۳۵۲؛ حسکانی، عبید الله، شواهد التنزیل: ج ۲، ص ۳۸۱.

ح ۱۰۳۰ و ۱۰۳۱ و مصادری دیگر که پس از این ملاحظه خواهید کرد.

۸۹. طباطبایی، المیزان: ج ۶، ص ۵۷.

طهرانی

شماره ۸ و ۹

▽

۴۰

۹۰. حسکانی، عبید الله، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۸۱، ح ۱۰۳۰، ۱۰۳۱ و به نقل از وی، طبرسی، فضل، مجمع البیان: ج ۱۰، ص ۵۳۰ و نیز نک: ابن ماهیار، محمد بن العباس، به نقل از: بحرانی، هاشم، البرهان: ج ۴، ص ۳۸۲؛ ثعلبی، احمد، الکشف و البیان: ج ۱۰، ص ۳۵.
۹۱. حسکانی، عبید الله، شواهد التنزیل: ج ۲، ص ۳۸۲، ح ۱۰۳۲.
۹۲. همان: ج ۲، ص ۳۸۳ - ۳۸۴، ح ۱۰۳۳. بر اساس بررسی علامه امینی، سند این حدیث از نظر خود اهل سنت صحیح و تمام رجال آن ثقات می‌باشند. نک: امینی، عبد الحسین، الغدير: ج ۱، ص ۴۶۳.
۹۳. همان: ج ۲، ص ۳۸۵، ح ۱۰۳۴.
۹۴. امینی، عبد الحسین، الغدير: ج ۱، ص ۴۶۰، به نقل از غریب القرآن ابو عبید هروی. علامه امینی می‌گوید: کراچکی این شخص را به نام حسین بن محمد خارقی، معرفی کرده است. (همان).
۹۵. حسکانی، عبید الله، شواهد التنزیل: ج ۲، ص ۳۸۴، ح ۱۰۳۳.
۹۶. کلینی، محمد، کافی: ج ۸، ص ۵۷ - ۵۸، ح ۱۸. حلبی نیز در سیره خود از حضور این شخص در مسجد مدینه خبر می‌دهد. نک: حلبی، علی، السیرة الحلیبة: ج ۳، ص ۲۷۴، به نقل از امینی، عبد الحسین، الغدير: ج ۱، ص ۴۷۳ و همین طور سبط ابن جوزی نک: تذکرة الخواص: ص ۳۰. برخی نیز از قتل وی در بطحای مکه خبر می‌دهند، نک: حسکانی، عبید الله، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۸۲، ح ۱۰۳۲. شاید برخورد حارث بن عمرو فهري با پیامبر خدا در مدینه بوده است، ولی پس از ارتداد و خروج از مدینه، در بطحای مکه گرفتار عذابی می‌شود.
۹۷. کلینی، محمد، کافی: ج ۱، ص ۴۲۲، ح ۴۷؛ علامه مجلسی پس از آنکه سند این حدیث را ضعیف می‌شمرد، این روایات را از باب تأویل آیه می‌شناسد: مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول: ج ۵، ص ۶۱.
۹۸. مانند نفرین پیامبر خدا درباره قریش که فرمود: «خدایا، آنان را به قحطی هفت ساله مانند قحطی زمان یوسف گرفتار کن» و آنان هفت سال گرفتار گرسنگی و قحطی شدند، به گونه‌ای که لاشه‌ها را می‌خوردند. نک: مسلم، حجاج، صحیح مسلم: ج ۵، ص ۳۴۲، ح ۳۹، کتاب القیامة والجنة والنار؛ و نیز نک: بخاری، محمد، صحیح بخاری: ج ۴، ص ۱۷۳، ح ۴۴۱۶.
۹۹. رازی، فخر الدین، مفاتیح الغیب: ج ۱۲، ص ۴۹ - ۵۰ و نیز نک: آلوسی، محمود، روح المعانی: ج ۶، ص ۲۸۷.

۱۰۰. مانند: آلوسی، محمود، روح المعانی: ج ۴، ص ۲۹.
۱۰۱. نک: ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم: ج ۲، ص ۷۹.
۱۰۲. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور: ج ۳، ص ۱۷؛ شوکانی، محمد، فتح القدير: ج ۲، ص ۶۱؛ آلوسی، محمود، روح المعانی: ج ۴، ص ۲۹۰.
۱۰۳. نک: ابن حجر، احمد، الاصابة: ج ۳، ص ۶۳۱ رقم ۴۵۱۰.
۱۰۴. رازی، ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم: ج ۴، ص ۱۱۷۳، ج ۶۶۱۴ گفته شد این جنگ، جنگ ذات الرقاع بوده که در سال چهارم هجری اتفاق افتاده است.
۱۰۵. ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم: ج ۲، ص ۷۹.
۱۰۶. سیوطی، عبد الرحمن، اسباب النزول: ص ۱۵۲؛ الدر المنثور: ج ۳، ص ۱۱۹ و نیز نک: ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم: ج ۲، ص ۷۹.
۱۰۷. همان، و نیز نک: ابن جریر، طبری، جامع البیان: ج ۴، ص ۳۰۸.
۱۰۸. نک: بغوی، حسین، معالم التنزیل (تفسیر بغوی): ج ۲، ص ۵۱؛ رازی، فخر الدین، مفاتیح الغیب: ج ۱۲، ص ۴۸ و جوزی، ابن القیم، به نقل از: عینی، محمود، عمدة القاری: ج ۱۸، ص ۲۰۶.
۱۰۹. مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل بن سلیمان: ج ۱، ص ۴۹۱ - ۴۹۲.
۱۱۰. ابن جریر، محمد، جامع البیان: ج ۴، ص ۳۰۷.
۱۱۱. بغوی، حسین، معالم التنزیل: ج ۲، ص ۵۱.
۱۱۲. رازی، محمد بن ابی بکر، تفسیر اسئلة القرآن المجید و اجوبتها: ص ۷۴.
۱۱۳. رشید رضا نیز به این سیاق تمسک کرده و به عنوان احتمال، آیه را درباره تبلیغ یهودیان می‌داند و در جای دیگر می‌گوید: محتمل است آیه مذکور در اوایل بعثت نازل شده باشد، لیکن آیه در سیاق تبلیغ اهل کتاب قرار داده شد تا نشان دهد پیامبر (ص) در معرض اذیت و آزار آنان بوده‌اند.
۱۱۴. رازی، فخر الدین، مفاتیح الغیب: ج ۱۲، ص ۵۰.
۱۱۵. مائده (۵)، آیه ۶۴.
۱۱۶. آل عمران (۳)، آیات ۹۸ - ۹۹.
۱۱۷. مائده (۵)، آیه ۵۹.

طهر

۳
۸
۲

▽

۴۲

۱۱۸. نک: حمیدی، مسند: ج ۲، ص ۳۹۰؛ واحدی نیشابوری، الوسیط: ج ۳، ص ۲۰۸؛ بغوی، حسین، معالم التنزیل: ج ۲، ص ۵۱؛ واحدی نیشابوری، اسباب النزول: ص ۱۵۰؛ سیوطی، جلال الدین، اسباب النزول: ص ۱۰۹ و الدر المنثور: ج ۳، ص ۱۱۷؛ شوکانی، فتح القدر: ج ۲، ص ۶۰
۱۱۹. احزاب (۳۳)، آیه ۲۸.
۱۲۰. نک: رازی، فخر الدین، مفاتیح الغیب: ج ۱۲، ص ۴۹؛ عینی، محمود، عمدة القاری: ج ۱۸، ص ۲۰۶.
۱۲۱. نک: بغوی، حسین، معالم التنزیل: ج ۲، ص ۵۲؛ رازی، فخر الدین، مفاتیح الغیب: ج ۱۲، ص ۴۹؛ قرطبی، جامع الاحکام: ج ۶ ص ۲۴۲ و عینی، محمود، عمدة القاری: ج ۱۸، ص ۲۰۶.
۱۲۲. همان مصادر قبلی.
۱۲۳. انعام (۶)، آیه ۱۰۸.
۱۲۴. ابن عباس، تنویر المقباس: ص ۹۸ و نیز نک: رازی، فخر الدین، مفاتیح الغیب: ج ۱۲، ص ۴۹.
۱۲۵. عینی، محمود، عمدة القاری: ج ۱۸، ص ۲۰۶. ثعلبی نیز احتمالاتی مذکور را درباره آیه نقل کرده است.
- نک: ثعلبی، احمد، الکشف و البیان: ج ۴، ص ۹۱.
۱۲۶. رازی، محمد بن ابی بکر، تفسیر اسئلة القرآن المجید و اجوبتها: ص ۷۴.
۱۲۷. ابن قتیبہ، کتاب المسائل والاجوبه: ص ۲۲۲.
۱۲۸. بغوی، حسین، تفسیر بغوی: ج ۲، ص ۵۲ و نیز، نک: نسفی، تفسیر نسفی: ج ۱، ص ۲۹۳؛ واحدی نیشابوری، الوسیط: ج ۲، ص ۲۰۸؛ ابن عطیہ، المحرر الوجیز: ج ۱، ص ۲۱۴؛ رازی، فخر الدین، مفاتیح الغیب: ج ۱۲، ص ۴۸؛ ابن قتیبہ، کتاب المسائل والاجوبه: ص ۲۲۲.
۱۲۹. به نقل از: واحدی نیشابوری، الوسیط: ج ۲، ص ۲۰۸؛ ابن عطیہ، المحرر الوجیز: ج ۱، ص ۲۱۴؛ رازی، فخر الدین، مفاتیح الغیب: ج ۱۲، ص ۴۸.
۱۳۰. به طور نمونه، محقق کتاب اسباب النزول واحدی درباره حدیثی که از طریق ابو سعید خدری نقل شده، حکم به ضعف سند می‌کند. نک: واحدی، علی، اسباب نزول القرآن: ص ۲۰۴. افرادی دیگر مانند فخر رازی، ابن کثیر و ... که همواره در اسناد یا دلالت احادیث تفسیری مناقشه می‌کنند، در این زمینه سخنی نگفته‌اند.

۱۳۱. حلی، حسن، منهاج الکرامة، الفصل الثالث، ص ۱۱۷ و نیز، ابن تیمیه، احمد، منهاج السنة: ج ۲، ص ۹.
۱۳۲. جالب است که ابن تیمیه در اینجا این افراد را در حدیث شناسی، خبره و مرجع معرفی می‌کند، لیکن بر خلاف نظر آنان در همین جا حکم به فضائل معاویه می‌دهد و وی را امین رسول خدا (ص) می‌شمرد.
(نک: ابن تیمیه، احمد، منهاج السنة: ج ۲، ص ۱۱)، در حالی که احمد، اسحق بن راهویه، بخاری، مسلم، نسائی و ... هیچ فضیلتی برای معاویه نمی‌شناسند. نک: ابن حجر، احمد، فتح الباری، کتاب فضائل الصحابة: ج ۲، ص ۱۰۴.

۱۳۳. رازی، ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم: ج ۴، ص ۱۱۷۲، ح ۶۶۰۹.

۱۳۴. ابن تیمیه، احمد، منهاج السنة: ج ۲، ص ۱۳ - ۹.

۱۳۵. تمام رجال در سند حدیث ابن ابی حاتم مورد وثوق اند و یا صدوق شمرده شده‌اند. (نک: رازی، ابن ابی حاتم، همان: ج ۴، ص ۱۱۷۲، ۶۶۰۹) جز «علی بن عابس» که برخی از رجال شناسان وی را تضعیف کرده‌اند و برخی دیگر می‌گویند «با آنکه ضعیف است حدیثش نگاشته می‌شود». نک: مزنی، یوسف، تهذیب الکمال: ج ۲۰، ص ۵۰۴ - ۵۰۳، رقم ۴۰۹۳. البته چون راوی - اسماعیل بن زکریا - و مروی عنه - اعمش - از علی بن عابس، افرادی معتبرند، این ضعف جبران می‌شود.

۱۳۶. ابن خلکان درباره ثعلبی می‌نویسد: «کان اوحده زمانه فی علم التفسیر؛ وی در دانش تفسیر یگانه زمان خود بود». نک: وفيات الباعیان: ج ۱، ص ۲۲. و در ذیل تاریخ نیشابوری می‌گوید: «هو صحیح النقل،

موثوق به؛ ثعلبی در نقل راستگو و مورد وثوق و اطمینان است.»

۱۳۷. ابن تیمیه، احمد، منهاج السنة: ج ۲، ص ۱۱ - ۱۰.

۱۳۸. همان: ج ۲، ص ۸۴.

۱۳۹. نک: ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم: ج ۲، ص ۷۹؛ فیروز آبادی، محمد، بصائر ذوی التمییز:

ج ۱، ص ۱۷۸.

طهر

شماره ۸ و ۹

